

یادداشت ماه

اظهار امر حضرت اعلیٰ در آن سحرگاه بهار شیراز آغازگر تحوّل نو در ایران و در جهان شد. تحوّل که ما هنوز در نخستین مراحل تکوین و رشد آن هستیم و به همین جهت شاید آنچنان که باید و شاید نتوانیم به اهمیت آن پی ببریم. ظهور حضرت اعلیٰ، و به دنبال آن اظهار امر حضرت بهاءالله را نباید فقط حلقه دیگری در سلسله ظهورات دینی از آدم تا خاتم دانست بلکه بنا بر آثار الهی مقدر چنان است که این رخداد بزرگ تاریخ چهره جهان و جهانیان را دگرگون سازد و به تعالیم خود عالم نا آرام و پر درد کنونی را به جهانی زیبا و صلح آمیز تبدیل نماید.

حیات مقدّس حضرت باب از نخستین روزهای اظهار امر دستخوش سختی و تبعید و سرانجام شهادت گردید، اما شعله فروزنده‌ای که پیام آسمانی او برانگیخت هرگز خاموشی نگرفت و روز به روز فروغش افزون‌تر شد. یک قرن و نیم پس از شهادت او اعقاب همان کسانی که فتوای شهادت را امضاء کرده بودند دست به تخریب خانه‌ای که در آن برای نخستین بار پیام الهی بلند شد زدند. تا ناپدید ساختن آن بنای مقدّس نیز نتوانست کاری که با شهادت حضرتش آغاز گشته بود به پیش برساند. امروزه کتاب‌های ردّیه نگاشتن و مقالات و رسالات در مخدوش کردن نام امر ساختن صورت سازمان یافته و جدّی به خود گرفته، با مطالبی که ضرب المثل معروف پوشاندن روی خورشید با گل را به یاد می‌آورد.

اما آنان که در کار ساختن و پرداختن این ردّیه‌ها هستند شاید ندانند که در همین ماه میلیون‌ها مردم روی زمین برای بزرگداشت آن پیام و به یاد همان خانه که امروز اثری از آن نیست دور هم جمع می‌شوند و کمر بسته‌اند که روز به روز این شعله جانبخش را فروزنده‌تر سازند.

فهرست مندرجات

طاهره خانم / ۳۱	از آثار مقدّسه / ۳
معلم خانه دانش در مشهد / ۳۶	نقطه اولی و نقطه آخری / ۵
دیانت بهائی در بین بومی‌های استرالیا / ۳۸	مقام و منزلت حکم حقوق الله / ۱۰
روز مادر / ۴۳	زنان در کارهای مهمّ جامعه
هر لحظه به یاد تو (شعر) / ۴۵	نقشی ندارند (۲) / ۱۶
شرح حال جناب حثیم اسحق ابرار / ۴۶	به دشواری می‌توان باور کرد / ۲۰
یادی از جناب محمد ناطق / ۴۹	زمانه را چون کوبنگری همه پند است / ۲۳
معرفی کتاب / ۵۴	فصلی که گذشت / ۲۶
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۷	و من در بهار خدا را دیدم (شعر) / ۲۹
نامه‌های خوانندگان / ۶۰	کسی آمد که مثل هیچکس نیست (شعر) / ۳۰

عزت آینده ایران

از نصوص مبارکه حضرت عبدالعزیز (کتاب بیان باسی)

ای دوستان حقیقی روز روز شامت و نوبت نوبت شما - دو باره وقت بهشتیاری آمد و زمان
 بزرگواری رسید گو کعب آفل باز خالغ شد و خورشید پنهان فارسیان آشکار گشت . افق ایران از
 پرتو مه آسمان روشن و منیر گردید عنقریب آفتاب عالم بالا چنان بدخشد که این اقلیم اوج اشیر گردد
 و به جمع همان پرتو اندازد و عزت ابدیه پیشینان دو باره چنان ظهور نماید که دیده پاخیزد و حیران گردد
 پرتو آفتاب آسمانی نماند از خاور ایران پنهان شد پس دریای بخشش آبیاری فرمود به نزدیک خوابید
 که این کشور رشک گلزار گردد و آن مرز و بوم نشان به باغ بهشت جاودان . پرستش پروردگارا
 باید و شاید که این خاک سیاه را به باران بخشش دو باره سبز و خرم فرمود و ایرانیان را افسر سزایی
 بر سر نهاد بزرگواری دیرین با پرتوی نشین در این بهشت برین رخ گشود و آوازه اش به کشور رسید
 افق ایران بسیار تاریک بود و چون لاله نگاه ترک و تاجیک و فارسیان را بنیاد و بنیان ویران
 تا آنکه شب تاریک بر پیمان رسید و صبح امید بدید و آفتاب حقیقت بدخشد عنقریب کلین گلشن گردد
 و تاریک روشن شود و آن اقلیم تدمیم مرکز هفت جلیل شود و آوازه بزرگواریش گوشه و خاور و باختر گردد
 هرگز شوحات رحمانیه شود و مصدر مهنضات زمانیه گردد عزت قدیم باز گردد و درهای بسته باز شود زیر این پرستش
 در اوجش تا امانت و نور حقیقت در قطبش علم بر افراخت آفتاب جهان بالا بلند شد و پرتو ملامت اعلی بدخشد
 الهی خمیده زد و آئین بزوانی منتشر شد . عنقریب خواهی دید که آن کشور به نضات قدس معتز است
 آن استلیم به نور قدم منور . (س ۱۵۰)

عنقریب مشرق و غرب نعره یابند . الهی بلند کند و جمع است ایلم کشور ایران را تقدیس نماید و جمع هم

سد،
 که
 برت
 آثار
 و با
 حجام
 زین
 ت
 م
 بیان
 ختن
 روی
 رده
 سع

فاریسان را تجید کنند زیرا شمس حقیقت از آن افق دخشید و ندای الهی از آن مستقیم بلند شد از پی
 عزت جاوید از برای آن بوم و بزم و زهی سعادت سدید از برای اهل آن دیار چه بسیار که دولت
 پایدار به در خانه آید و در بگوید ولی صاحب خانه از نادانی آن مهمان را براند . (۱۶۲)

ای یاران نمرده باد شمارا که ایران به پر تو بخشش خداوند مهربان ترقی عظیم نماید و جنت نغمه گردد
 بلکه امید چنین است که در آینه غبطه روی زمین شود و نغمه مشکین ایران خاور و باختر را مظهر نماید
 شکر خدا را که دوران نزدیک نمود و بیگانگان را آشنافرمود و محرومان را محترم راز نمود و
 خفتگان را بیدار کرد .

امیدوارم که ایران را دوباره رشک جهان خواهد نمود و فاریسان را در دو جهان سرفراز
 خواهد کرد تا رخ باروشن گردد و سینه با صلح راز خداوند دوامتن شود . بشارت باد شمارا که شب
 حرمان به پایان آمد و روز روشن پیش آید یان (دوباره طلوع نمود . (۴۴۲-۴۴۳)

معانی لغات دشوار

آفل - افول (غروب) کسند ، فاریسان میتواند هم به معنای ایرانیان باشد هم زردشتیان ، محقریب - بزودی
 شیر کوزه آتش که بالای کوه حوست و آسمان ، غبطه و رشک - مورد آرزو و حسرت ، تاجیک - غیر ترک یا ایرانی
 نیر - اینجا آفتاب ، نغمت - بوهای خوش ، جنت انعم - بهشت پر نعمت ، پیشداون - استخوان بهشتیان
 که اشاره به یکی از سلسله های قدیم سلاطین ایران و افسانه ای است ، دوامتن - صاحب تخت .

نقطه اولی و نقطه آخری

در ماه می مهم‌ترین واقعه‌ای که در تاریخ امر الهی روی داده مبعث حضرت اعلیٰ است. حضرت باب پس از اظهار امر خود به ملا حسین بشرویی، به وی فرمودند:

«ای اولین کسی که به من ایمان آوردی بدان من باب علم الهی هستم و تو باب الباب. هیجده نفس باید به طیب خاطر و صرافت طبع مرا بشناسند و بدون اینکه کسی آنها را از ظهور من آگاه نماید به حقیقت امرم پی برند وقتی آن عده تکمیل شد یکی از آنها را انتخاب می‌کنم که مرا در زیارت مکه و مدینه همراهی کند و در آنجا پیام الهی را به شریف مکه ابلاغ خواهم کرد»^۱.

از دلایل عظمت ظهور حضرت باب یکی آن بود که عده‌ای از اجلّه علمای زمان به آن حضرت ایمان آوردند که حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان اسامی برخی از آنان را ذکر می‌فرمایند،^۲ چون: جناب ملا حسین که ذکرشان رفت و جناب آقا سید یحیی (دارابی) و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و عده‌ای دیگر که «قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده». یکی از این نفوس

دانشمند که افتخار ملازمت حضرت باب را در سفر مکه حاصل کرد، ملا محمد علی بارفروشی بود که به مجرد دیدن حضرت اعلیٰ در شیراز که قبلاً ایشان را در کربلا زیارت کرده بود به طرف آن حضرت اشاره کرد و گفت: «من این امر عظیم را از این سید بزرگوار برکنار نمی‌بینم»^۳.

در این زمان ملا محمد علی بارفروشی فقط بیست و دو سال داشت و حضرت اعلیٰ درباره او فرمودند: «ما در عوالم روحانی با این جوان مرابطه و مکالمه داشتیم و منتظر ورودش بودیم» و او بود که با ایمانش حروف حی کامل شدند و بعداً به لقب قدّوس شهرت یافت و در باب هیجدهم از واحد چهارم بیان درباره او فرمودند:

«وکسی که او را می‌شناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشته که خداوند به او مباحات فرمود در ملا اعلیٰ به انقطاع او و اخلاص او در رضای او»

و هم جناب قدّوس بود که توقیع حضرت اعلیٰ خطاب به شریف مکه سلیمان نام را حامل شد، مردی که توجهی به زیارت توقیع مبارک نکرد و خود را از آگاهی بر ظهور جدید محروم کرد.^۴

جناب قدّوس
بعضی نفوس ممتاز
را به امر حضرت
بی نیاز دعوت کرد از
جمله میرزا سید علی
خال اعظم حضرت
باب، و ملاً صادق
مقدّس خراسانی
(اسم الله الاصدق)



الآخر را در حقّ
جناب قدّوس ذکر
فرمود و جمال
مبارک حضرت
بهاء الله او را با عنوان
نقطه آخری یاد
کرده اند و فی
الحقیقه مقام
حضرت قدّوس در

را. در همان شیراز بود که به دستور حسین خان
ایروانی حاکم شیراز جناب قدّوس را همراه با
ملاً صادق خراسانی و ملاً علی اکبر اردستانی
زجر و آزار کردند و با غل و زنجیر در همه شهر
گرداندند و این طلیعه شدائد و بلیاتی بود که
حضرت اعلیٰ هنگام وداع با جناب قدّوس
وقوع آنها را از پیش به وی خبر داده بودند.

حضرت ولی امر الله در توقیع قرن جناب
قدّوس را عالم کامل و نحیر جلیل وصف
فرموده اند. کافی است یادآوری شود که جناب
قدّوس پس از سفر به کرمان، یزد، اصفهان،
کاشان، قم و طهران به بابل رفت و در زمان
توقف در شهر ساری برای تفسیر حرف صاد در
کلمه صمد (الله الصمد) رساله ای نوشت که به
چند برابر حجم قرآن سرزد و این گواه روشن
احاطه علمی این بزرگوار است که تحصیلات
مذهبی خود را سال ها قبل در مشهد به انجام
رسانده بود.

جناب باب الباب وقتی رساله تفسیر حرف
صاد را دید اذعان کرد که سرچشمه ای که این
کتاب از آن الهام گرفته وحی الهی است چه
فی الواقع هم لسان طلعت اعلیٰ لقب اسم الله

دور بیان بلافاصله بعد از مرتبه جلیل حضرت
مبشّر واقع است. از نامه هایی که جناب قدّوس
از ارض بدشت فرستاده اند معلوم می شود که
به امر بدیع حضرت بهاء الله آگاهی داشته اند که
عنقریب تالو خواهد یافت.

قصه شهادت حضرت قدّوس در قلعه
طبرسی معهود خاطر دوستان الهی است. چند
نکته مهم در این واقعه خطیر جلب نظر می کند
نخست احترام و تکریم فوق العاده جناب باب
الباب نسبت به جناب قدّوس که حکایت از
شامخیت مقام روحانی اسم الله الآخر می کند.
دوم آنکه مقصد بابیان در قلعه طبرسی مطلقاً
جهاد بر ضد مسلمانان یا دولت نبود همان طور
که خود جناب قدّوس گفته اند:

«از روزی که در این قلعه مسکن گرفته ایم تا
به حال هیچگاه راضی نمی شدیم که به
دشمنان خود تعدی کنیم و تا آنها به ما
هجوم نمی کردند ما دست به دفاع
نمی گشادیم. حال هم همین طور است
اگر مقصود ما آن بود که ریاستی به دست
بیاوریم و به زور اسلحه بر کفار غلبه کنیم و
اعلان جهاد بدهیم هرگز تا امروز در میان

قلعه نمی
نکته می
است که
صریح مؤلف
در بابل و
برهنه کردن
اکتفا نکرد
استقامت ح
آخربه تش
(ق).

نقل شد
قدّوس در ج
۶ ماه ز
وحی
فرمودند و
به یاد جن
مظلومیت
اشک ز
آن حضرت
بود. ۶ عض
و مرتبت
قدّوس به ح
تفسیر
نفس نفیس
جمال قد
اسم الله
ایشان را
بعد از
محمد شری
قطعات ج
کنند و آن

قلعه نمی ماندیم».^۵

نکته سوم بلا یا و شداید فوق تحمل انسانی است که بر حضرت قدّوس بنا به پیش بینی صریح مولای ایشان پس از خاتمه واقعه طبرسی در بابل وارد آمد. عوام الناس و متعصبان به برهنه کردن و غل و زنجیر کردن آن هیکل لطیف اکتفا نکردند بلکه با تیغ و تبر به آن جوهر استقامت حمله ور شدند و جسد مطهرش را در آخر به آتش کینه و بغض سوزاندند (۱۲۶۵ هـ. ق).

نقل شده است که وقتی خبر شهادت جناب قدّوس در چهریق به حضرت اعلیٰ رسید مدت

۶ ماه از تحریر وحی امتناع فرمودند و پیوسته به یاد جانبازی و مظلومیت اصحاب اشک از دیدگان آن حضرت جاری بود.^۶ عظمت مقام و مرتبت جناب

قدّوس به حدّی است که حضرت عبدالبهاء در تفسیر آیه قرآنی «و عزّزنا هما بثالث» آن سه نفس نفیس را حضرت باب، جناب قدّوس و جمال اقدس ابهی دانسته اند، و خود عناوین اسم الله الآخر و نقطه آخری بلندی پایگاه معنوی ایشان را آشکار می کند.

بعد از شهادت جناب قدّوس حاجی ملا محمد شریعتمدار شبانه افرادی را فرستاد تا قطعات جسد مطهر حضرت قدّوس را جمع کنند و آن را در مدرسه میرزا زکی دفن کردند

که سال ها زیارت گاه اهل بهاء بود و متأسفانه چنانکه اخیراً اطلاع حاصل شد در اواخر ماه ژانویه امسال اصحاب غرض بر آن بقعه مبارکه حمله ور شدند و بنای آرامگاه را خراب کردند که عکس های آن از طریق اینترنت به خارج ایران رسیده است و حکایت از درجه تعصّب جاهلی قوم پرلومی می کند که حتّی به قبور رفتگان حرمت نمی نهند و به مقامی که یک روز موجب افتخار مازندران و مازندرانی در سراسر جهان می توانست بود چنین ستم روا می دارند. کاش از تاریخ با خبر بودند و می دانستند بر نفسی چون سعید العلماء که

مسبّب شهادت طلعت قدّوس شد چه وارد آمد. مقام جناب قدّوس با سنگ و خشت و آجر مشتهب نمی شود آن حضرت در قلوب میلیون ها نفوس در سراسر



عالم جایگاهی دارد که دست تعدّی و تجاوز احدی به آن نمی رسد و در دامنه کرم که ۱۸ تراس را به نام حضرات حروف حی اختصاص داده اند اسم حضرت قدّوس الی الابد روشنی بخش دیده ناظران بوده و خواهد بود.

نامادری جناب قدّوس که در حق ایشان کمال محبت را داشت همیشه آرزو می کرد که وسایل زناشویی فرزندخوانده خویش را فراهم آورد. جناب قدّوس به او می فرمودند که زمان دامادی من هنوز نرسیده و وقتی آن روز فرخنده

رسید به جای خانه جشن عروسی در وسط سبزه میدان شهر در برابر دیدگان هزاران نفر برپا خواهد شد.

شهادت جناب قدّوس در تاریخ ۲۳ جمادی الثانی سال ۱۲۶۵ هـ ق مطابق سنه ۱۸۴۹ در سبزه میدان بارفروش فی الحقیقه تحقّق همان وعده بود. شهادت دوباره ایشان در ژانویه امسال ۲۰۰۴ دیگر تنها در برابر چشمان اهالی بابل نیست بلکه میلیون‌ها دیده حیرت‌زده در سراسر پهنه کره زمین شاهد این ماجرای دردناک است.



کلمه نقطه حاوی معانی بسیار است و از جمله به مرکز، منشأ و کانون چیزها اطلاق می‌شود. با حضرت باب بود که اساس امر بدیع نهاده شد و بعد حروف و کلمات و جملات از آن نقطه نخستین پدید آمد که در نهایت ایام به جامعه‌ای وسیع و مدنیته‌ی جدید رهنمون خواهد شد.

لقب نقطه را خود آن حضرت انتخاب فرمودند و در توقیعی خطاب به محمد شاه از سجن ماکو فرمودند: «انا النقطة التي ذوت بها من ذوت... و آتني انا وجه الله الذي لا يموت و نوره الذي لا يفوت» و نیز: «الا آتني انا ركن من كلمة الاولى التي من عرفها عرف كل حق و يدخل في كل خير».

حضرت بهاء الله فرموده‌اند: «جميع عوالم ما لا نهاية اذكار والفاظ وبيان از نقطه اوليه تفصيل شده و كل به آن نقطه راجع و آن نقطه به اراده قدسيه ظاهر». و از اینجا تجلی فردانیت الهیه را در مقام مظهریت حضرت باب می‌توان

استنتاج کرد.

در آثار مبارکه کلمه نقطه بر مظاهر الهیه سابقه نیز اطلاق شده مانند نقطه انجیل که مراد حضرت مسیح است، چنانکه نقطه بیان به معنی حضرت باب به کار رفته است. نقطه تاء یا نقطه تورات اشاره به حضرت موسی است و از نقطه فرقان منظور حضرت محمد است.

جلالت مقام روحانی حضرت قدّوس را که از قلم جمال ابهی به نقطه اخری توصیف شده‌اند از این مقدمه به خوبی می‌توان دریافت. این شخصیت بی نظیر همواره در تاریخ بشر سرمشقی برای قدّوسیت، ایمان، تقوی، علم، فضل، ایثار و فداکاری در حدّ اعلی باقی خواهد ماند. ■

یادداشت‌ها

- ۱- عهد اعلی، زندگانی حضرت باب؛ ابوالقاسم افغان. سال ۲۰۰۰، ص ۶۶.
- ۲- ایقان، آلمان، ۱۹۹۸، ص ۱۴۸.
- ۳- حضرت نقطه اولی، محمد علی فیضی، آلمان، ۱۹۸۷، ص ۱۲۶.
- ۴- جناب نصرت الله محمد حسینی در کتاب حضرت باب (کانادا، ۱۹۹۵) یادآور می‌شود که حاج نیاز بغدادی سال‌ها بعد (۱۲۶۷ هـ ق) شریف مکه را دیده و او اظهار داشته که به علت استغراق در مشاغل خود فرصت مطالعه آن توقیع را فوراً نیافته ولی بعدها پس از ملاحظه خطبه غزایی که در آن اوراق بوده آنها را شبیه آیات قرآنی یافته است، صص ۲۲۸-۲۲۹.
- ۵- محمد حسینی، کتاب سابق الذکر، صص ۹-۴۲۸.
- ۶- حروف حی، گردآوری جناب هوشنگ گهرریز، ص ۱۳۱.

رستاخیز

فرهمنده مقبلین (الهام)

ز دود جهل و ظلمت صحن گیتی کافرستان بود!
غرور و ظلم و بی دینی بلای جان انسان بود!
شب تاریک و بی فردای ایران بود!

شب یلدای بی پایان!

غروب عقّت و ایمان!

نه نیسانی، نه بارانی!

نه امید بهارانی!

از این تاریک تر باور ندارم روزگارانی!



در آن افسرده شب از فضل ربّ ناگاه!

فروغی جاودان از خاوران تابید!

جهان خاک روشن شد!

بیابان رشک گلشن شد!

زمین پرگشت از نامی!

که از حق داشت پیغامی!



همایون نقطه اولی!

مبارک حضرت اعلی!

همان شاه رسل، آن قائم موعود

خود آن مهدی، دلارا طلعت معبود

فروغ ایزدی، آن شاهد مقصود



ملائک صورتی، عیسی دمی، شاهانه رفتاری

صفا آئین جوانی، آیتی، فرخنده گفتاری

ز کلک اطهرش جاری، به هر دم بحر بی پایان

ز سیمای پر انوارش، فروزان فره یزدان



ز فوج قدسیان و نخبه پاکان

خدای دادگر گنجینه ای آراست
که تا این آسمان بریاست!
از او آفاق پر غوغاست!



بشیر نور مرغان سحر را خوش به وجد آورد!

ز هر شاخی نوا و نغمه سر دادند!

طلوع صبح را، بر خفتگان هر سو خبر دادند!

بهاری تازه پیدا شد!

جهان روح احیا شد!

در آن فجر نشاط انگیز!

پیا شد شور رستاخیز!



هم اکنون بر فراز کرمل این کوه خدا بریاست!

نشانی جاودان از او!

فریبا معبدی، جانانه درگاهی!

به شهر آرزو دروازه ای، سوی جنان راهی!

که می یابد دل مشتاق هر مجذوب!

از او انوار بی پایان!



آلا ای رهگذر، مگذر چنین بیگانه زین درگاه!

بیا با خاطری آگاه!

در این اعجاز ایزد، لحظه ای، لختی تفکر کن!

و گر عمر ابد خواهی!

مشوراضی به گمراهی!

شنوز "الهام" جانا پند!

به جمع عاشقان پیوند!

که جان حیف است بی جانان!

که سرب بی اوست بی سامان!

سر الهیه

که مراد

بیان به

نقطه تاء

ست و

...

را که

ر صیف

ریافت.

سیخ بشر

علم،

باقی

...

فذن.

...

آسمان.

...

کتب

نه حج

مکه

عرف در

بیفته

در آن

ست.

...

۹-

...

گهر ریز.

...

...

...

...

...

۲۹۴

مقام و منزلت حکم حقوق الله

سخنرانی امین حقوق الله دکتر علی محمد ورقا
در کنفرانس اروپائی حقوق الله در بارسلون و فرانکفورت
اکتبر سال ۱۹۹۹

فتوحات مشعشع و انتصارات درخشانی که بر اثر اجرای نقشه‌های متتابعه بیت العدل اعظم الهی در چند دهه اخیر قرن بیستم نصیب امر بهائی گردیده جامعه بشری را که خود درگیر حوادث جسيمه و ابتلائات عظیم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود به تدریج با امر الهی آشنا ساخت و توسعه و ترویج آئین یزدانی را در بسیاری از نقاط کره ارض تسهیل نمود. این پیروزی‌ها بمنزله دیباچه فصل نوینی در تاریخ تحوّل و تکامل شریعت الله است که طی آن جامعه پیروان اسم اعظم در طول عصر رسولی و عهد اولیّه عصر تکوین ارکان اولیّه تشکیلات خود را تأسیس کرده و اعمده آن را بر مبانی متین استوار نموده و متعاقباً به دنبال یک سلسله حوادث و انقلابات از پرده استتار و مجهولیت بیرون آمده و اکنون بر عرصه اشتها و کسب اعتبار و احترام جهانی گام نهاده است. در جریان این مرحله تاریخی از حیات این آئین

الهی که همزمان با چهارمین عهد در عصر تکوین شریعت الله بود حرکت و انتشار امواج پی در پی مهاجرین و ناشرین نفحات الله در سراسر عالم و اقدام به تأسیس مبانی نظم اداری بهائی به صورت محافل محلی و ملی از یک طرف و شرکت فعالانه افراد جامعه در تشکیلات بین‌المللی وابسته به سازمان ملل متحد و سمینارها و کنفرانس‌های مربوطه و همچنین طبع و نشر لوائح و بیانیه‌های بیت العدل اعظم مانند پیام صلح معهد اعلی و نظائر آن از طرف دیگر حرکتی در افکار متفکرین جهان به وجود آورد و معتقدات اهل بهاء را در معرض بررسی و مطالعه اندیشمندان و هادیان افکار عمومی گذاشت و مقاصد و اهداف و رسالت روحانی آن را که یگانه داروی شفابخش دردها و آلام مستولیه برپیکر جامعه سرگردان بشری است مورد توجه و تحقیق اهل دانش و بصیرت قرار داد. ترجمه و طبع کتاب

مستطاب اقدس، امّ الكتاب عالم بهائی به نوزده لسان از السنه موجود، تعداد روز افزونی از صاحبان فکر و اندیشه و آینده نگرها و دست اندرکاران جامعه شناسی و اقتصاد را با مجموعه ای از فرامین الهی و نظامات و قوانینی که بمنزله مصالح اولیه برای بنای پایه ها و ارکان تمدن آینده نوع انسان است و تاکنون از دسترس آنان خارج بوده آشنا ساخته است.

در چنین موقعی است که، بیت العدل اعظم که همواره پیشرفت و توسعه نطق امرالله و همچنین بلوغ جامعه بشری را جهت درک و فهم تعالیم مقدسه ای که شارع آئین بهائی ارائه فرموده است دقیقاً زیر نظر دارند، به منظور تجهیز استعدادها و قوای مودوعه در عالم امر به ارتقاء سطح دانش و آگاهی یاران و تعمق آنها در حدود و احکام منزله در این کتاب مستطاب اهتمام ورزیده و اقدام به آن را توصیه فرموده اند.

از جمله این احکام و فرائض که نقش حیاتی آن در جهات مختلف زندگی جوامع انسانی روز به روز بیشتر نمودار می شود حکم حقوق الله است که به صورت تخصیص سهم قلبی از پس انداز هر فرد بهائی به جهت تبلیغ امرالله و رفاه ساکنین روی زمین به مرجع کل امور تقدیم می گردد. اصولاً انفاق و تبرع در سیر و حرکت روحانی بشر سابقه طولانی داشته و در هر یک از شرائع الهیه بمنزله مؤثرترین وسیله مادی جهت انتشار و استحکام مبانی ادیان به کار می رفته و هم اکنون نیز در قوانین یهود به صورت عشره و در شریعت عیسوی به صورت انواع نذورات و حقوق کلیسا و در آئین اسلام

به صورت زکات و خمس و سهم امام مورد توجه و عمل مؤمنین و معتقدین قرار دارد. اسنادی که از قدیمی ترین ادوار تاریخی به دست آمده نشان می دهد که در بسیاری موارد و مراحل آئین های گذشته بخصوص هنگامی که مراجع روحانی آن ادیان قدرت و نفوذ سیاسی به دست می آوردند این نوع انفاق روحانی به صورت نوعی مالیات با قوه قهریه و فشار حکومت ها صورت می گرفته و تا ضبط اموال و حبس نفوس و شکنجه آنان پیش می رفته است. تاریخ قرون وسطی صحنه های فجیع و تأثرآوری از این کیفیت را به ما نشان می دهد. اما در دور بهائی انفاق و تبرعی که به نام حقوق الله به عمل می آید به صورتی بدیع و طرازی لطیف به عالم بشری عرضه گردیده که از شور عشق و هیجان و انجذاب مایه می گیرد، گره و ملال را در آن راهی نیست و به شرحی که خواهیم دید هنگامی به طراز قبول فائز می شود که با نهایت شوق و رغبت و میل و آرزو در سبیل حق انفاق گردد.

این فریضه روحانی برای اولین بار در کتاب مستطاب بیان مذکور شد و احکام آن نازل گردید و سپس در دور بهائی جمال اقدس ابهی تغییراتی در بعضی از مطالب آن به عمل آورده و در شمار احکام کتاب مستطاب اقدس منظور فرموده اند. در مورد مقام و اهمیت این حکم محکم بیانات متعدد در کتب و الواح الهیه نازل شده از جمله در فقره ۳۱ از مجموعه ای از نصوص مبارکه و دستخط های بیت العدل اعظم الهی درباره حقوق الله چنین آمده است:

«... بگویا قوم اول امر عرفان حق جل

جلاله و آخر آن استقامت و بعد تطهیر مال و
ما عند القوم بما امر به الله بوده...»

به استناد این بیان مبارک پرداخت
حقوق الله پس از شناسایی حق و استقامت در
عهد و پیمان الهی در مقام سوّم از اهمیّت قرار
می گیرد. همچنین در مورد کسانی که به اجرای
این فریضه مقدّسه توفیق میابند قلم اعلیٰ
می فرماید:

«انّ الذّین اوفوا بعهودهم و عقودهم و
نذورهم و ادوا امانات الله و حقوقه انهم من
اهل الفردوس الاعلیٰ کذلک یشرهم
المظلوم فی سجنه العظیم»

که مفهوم آن اینست: کسانی که به تعهدات و
نذورات خود وفا کنند و حقوق الله را که امانت
الهی در ید ایشان است ادا نمایند از اهل
فردوس اعلیٰ محسوب می شوند. این اولویّت و
شاخصیّت معلول حکم و مصالحی است که در
ماوراء علم و احاطه انسان قرار دارد و حقّ جلّ
جلاله در این مورد می فرماید:

«انّ فی ذلک لحکم و مصالح لم یحط بها
علم احد الاّ الله العالم الخبیر»

مفهوم بیان مبارک چنین است که در این حکم
جلیل حکمتها و مصالحی مستور است که جز
خداوند عالم و آگاه دانش کسی به آن راه
نمی برد.

قبل از آنکه وارد خصوصیات و مفاهیم
روحانی و شرائط لازم الرعایه در تقدیم
حقوق الله بشویم عطف توجّهی به طبیعت
احکام الهی در آئین جهان آرای بهائی لازم
می آید. اصولاً هر وقت در مقام محاوره و بحث
از حدود و احکام و قوانین سخن به میان می آید

اولین مفهومی که به خاطر خطور می کند
مقرراتی است که از طرف مقامی مسئول برای
برقرار ساختن نظم در اجتماع انسانی وضع و
اجرا می گردد. لازم به توضیح نیست که ایجاد
هرگونه نظم و قراری اراده مطلق انسان را
محدود و مقید می سازد و شخص را به پیروی از
حدودی ملزم می نماید و همین سلب آزادی در
انسان حالت مقاومتی به وجود می آورد که آثار
آن در غالب موارد به صورت عدم رضایت،
اعتراض، و گاه عصیان جلوه می کند. اما در
شریعت جمال اقدس ابهی برای توصیف حدود
و احکام الهی استعاره دلپذیری به کار رفته که
به فرامین الهی مفهوم بدیع و عارفانه ای
بخشیده است. جمال اقدس ابهی در کتاب
مستطاب اقدس می فرماید:

«لا تحسبنّ انا نزلنا لکم الاحکام بل فتحنا
ختم الرّحیق المختوم باصابع القدره و
الاقتدار»

یعنی تصوّر نکنید که ما برای شما احکام نازل
کردیم بلکه با سرانگشتان قدرت و اقتدار مهر از
باده سربه مهری برگرفتیم. با این استعاره زیبا
صلابت و خشونت کلمه حکم و قانون در هم
می شکند و به حدود و احکام مفهومی لطیف و
آرامش بخش عطا می کند که از عشق و
انجذاب حکایتها دارد.

می دانیم که اثر شراب و باده در انسان
ایجاد احساسی لذت بخش است که عقل و
درایت و خویشتن داری را تحت تأثیر آبی و زود
گذر خود قرار می دهد و موقتاً بر رفتار و کردار
انسان حکومت می کند. عشق نیز در استعاره
عرفانی نظیر همین احساس لذت را به نحوی

دیگر در انسان تولید می‌کند و حالت نشئه و بی‌خودی نظیر مستی باده به وجود می‌آورد بدین معنی که وقتی که مؤمن مشتاق از بادهٔ مستی آور عشق الهی سرمست شد قدم در عالم سکر روحانی می‌گذارد و این همان عالمی است که جمال اقدس ابهی^۱ در وصف وادی عشق در هفت وادی به آن اشاره نموده و می‌فرماید:

«در این شهر آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد و نار عشق بر افروزد و چون نار عشق بر افروخت خرمی عقل به کلی بسوخت»
در قصیدهٔ شیوای ساقی از غیب بقا می‌فرماید:
نار عشقی بر فروز و جمله هستی‌ها بسوز
پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار
تا ببینی نار موسی طائف اینجا آمده

تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بی‌قرار
در این مقام که عشق جمال قدس جانان
وجود را فرا گرفت و جان و روان را مشتعل
ساخت محرومیت نه تنها موجب رنج و درد
نمی‌شود بلکه خود سبب بروز التذاذ روحانی و نشئه و جذبهٔ معنوی می‌گردد. این همان حالتیست که هزاران نفس مقدس را با جذبه و نشاط به میدان فدا کشانده و در زمان حاضر نیز همانطور که می‌دانیم شواهد تکان‌دهنده از عشق و انجذاب به نسل معاصر ارائه داده است.

حقّ جلّ جلاله که حقیقت ازلی و ابدی او فوق درک و فهم انسانی است و در اندیشهٔ بهائی به رحمت کبری و جوهر فضل و عنایت و عشق و محبت تعبیر و توصیف می‌شود در این

ظهور امنع ابهی^۱ رابطه‌ای بس محکم و متین بین خود و انسان به وجود آورده و بندگان خویش را به فضل و احسانی بی‌شبه و نظیر مفتخر و مخصّص داشته است. در کلمات مقدسه مکنونه می‌فرماید:

«یا ابن الانسان کنت فی قدم ذاتی و ازلیه کینونتی عرفت حبی فیک فخلقتک و القیت علیک مثالی و أظهرت لک جمالی»

مفهوم بیان مبارک آنکه ای پسر انسان من در ذات قدیم و کینونت ابدی و ازلی خود بودم محبت خود را در تو شناختم پس به آفرینش تو پرداختم و تو را به مثل خود ظاهر کردم و جمال خود را در خلقت تو متجلی ساختم. و باز می‌فرمایند:

«یا ابن الانسان احببت خلقتک فخلقتک فأحببنی کی اذکرک و فی روح الحیاة اثبتک»

مضمون کلام مبارک اینکه ای پسر انسان دوست داشتم که تو را خلق کنم لذا به خلقت تو پرداختم حال مرا دوست داشته باش تا تو را ذکر کنم و نام تو را در جوهر زندگی ثبت نمایم. با این کلمات درّیات بر رابطهٔ خود با خلق بر پایهٔ عشق و حبّ و جذبهٔ محبت و وداد تأکید می‌ورزد. در مقامی دیگر می‌فرماید:

«یا ابن الوجود صنعتک بایادی القوّة و خلقتک بانامل القدره و اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کلّ شیء لانّ صنعی کامل و حکمی نافذ لا تشکّ فیه و لا تکن فیه مریبا»

یعنی ای پسر وجود تو را با دست‌های قوت و

انگشت‌های قدرت خلق نمودم و نور خود را در تو ودیعه گذاشتم تا به آن از هر شیء مستغنی شوی چون صنعت من کامل است و حکم نافذ در آن شک نکن و تزئید نداشته باش. و سپس در مقام عمل به احکام الهی با بیانی ملیح و لطیف می‌فرماید:

«یا ابن الانسان لا تترك اوامری حباً لجمالی ولا تنس وصایائی ابتغاء لرضائی»
یعنی ای پسر انسان به خاطر محبت من اجرای اوامر مرا ترک مکن و برای کسب رضای من وصایای مرا فراموش منما. در کلمات مقدسه مکنونه این مجموعه پر بهای عرفان بهائی مکرر به آیاتی در این زمینه بر می‌خوریم که بر رابطه میان خالق و مخلوق بر مبنای عشق و محبت تأکید می‌ورزد و اشاراتی بس لطیف و دلنشین دارد.

در کتاب مستطاب اقدس لسان عظمت به این بیان احملی ناطق گشته: «قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لبریتی ان اعمالوا حدودی حباً لجمالی» اگر در این بیان مبارک دقیق شویم و لطائف بی عدیل و مثل آن را که در میان آثار ادبی ادیان ممتاز و بی سابقه است مورد توجه و امعان نظر قرار دهیم می‌بینیم که حق جلّ جلاله در قسمت اول این بیان مهیمن در مقام قدرت و شوکت الهی که حاکم بر کل موجودات است سخن می‌گوید و بمانند عقاب بلند پروازی که در اوج آسمان اقتدار در پرواز است نوع انسان را مخاطب ساخته می‌فرمایند لسان قدرت من در جبروت عظمت من بندگانم را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد. سپس ناگهان لحن بیان مبارک تغییر می‌کند و از اوج

رفعت و اعتلاء به سطح خلق خود نزول کرده با لحنی پر مهر و ملاحظت از آنها خواهش می‌کند که اوامر و احکامش را به خاطر عشق به جمال مبارکش انجام دهند. این طرز بیان و لحن بدیع بمنزله عامل محرک شدید التّأثیری هر مانعی را از سر راه عاشق معتقدی که از باده عشق الهی مخمور گشته مرتفع می‌سازد و او را به انجام اوامر و احکامش رهنمون می‌گردد. در اینجا خشیه الله یعنی ترس از خدا که در ادیان گذشته محرک اصلی جهت و ادار ساختن افراد انسان به عمل به احکام الهی به امید دریافت پاداش اخروی و همچنین اجتناب از منهیات به جهت مصون ماندن از خشم و عذاب خداوند در عالم بعد بوده است جای خود را به عشق به خدا و مظهر ظهور او که کیفیتی بس عظیم و والاتر است می‌دهد و انسان را به کمال معنوی راهبر می‌شود.

این اصل متعالی و ارجمند یعنی عمل به احکام و حدود الهی که صرفاً جهت اجرای نفس احکام و وفارغ از اندیشه نفع و زیان وضع شده، فضل و موهبتی است که در این ظهور مبارک حق به بندگان خود عنایت فرموده و آنان را در سطح بالاتری از ارزش‌های متداول روحانی قرار داده است. بنا بر این در مطالعه و بررسی احکامی نظیر حقوق الله که دارای جنبه‌های گوناگون بوده و بر موارد مختلفی از مسائل فردی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی اثر می‌گذارد بخصوص در مواردی که محدودیت‌هایی در زندگی به وجود می‌آورد نباید فقط به مطالعه یک جنبه از آن اکتفا کرد بلکه باید روابط متقابل و جنبه‌های گوناگون آن

نزول کرده
خواهش
عشق به
ضرز بیان و
بد التأثيری
که از باده
سزد و اورا
می گردد. در
درادیان
ختن افراد
دریافت
منهیات به
ب خداوند
به عشق به
عظیم و
معنوی

عمل به
جرای
نفع و زیان
که در این
بیت فرموده
متداول
مضاعه و
که در ری
مختفی از
تربیتی اثر
ردی که
می آورد
کنند کرد
نگارگون آن

را نیز تحت بررسی و مطالعه قرار داد.
حقوق الله در اصطلاح امروزی یک حکم
اجتماعی - اقتصادی کتاب *مستطاب اقدس* است
که به خلاف احکام و قوانین متداول علم
اقتصاد که بر پایه مادی یعنی جلب نفع و دفع
ضرر قرار گرفته اند بر مبانی معنویات و اخلاق
استقرار یافته و در نظم جدید جهانی نقش
مهمی به آن واگذار گردیده است. توفیق و نیل
به اجرای آن طبق بیانات مبارک چنانکه ذکر
شده متضمن حکمت‌ها و مصالحیست که
ماوراء اندیشه و علم انسان قرار دارد و آنچه ما
طبق فهم بشری می‌توانیم از آن استنباط کنیم
آن است که ادای حقوق نشانی از عشق و
انقطاع و دلیلی بر ثبوت و رسوخ بر پیمان
حضرت یزدان است. پدید آورنده کیفیتی است
که انسان را به سوی کمال روحانی و نیل به
رضای الهی رهبری می‌نماید، تبرّعی است که
تلاش‌های مادی ما را متعادل می‌سازد و راه را
بر زیاده روی‌هایی که مولود طبیعت جسمانی
انسان و عامل بازدارنده او از دستیابی به
ارزش‌های معنوی است مسدود می‌سازد چه که
طبیعت انسان چنانکه می‌دانیم عرصه ظهور و
بروز دو نیروی متضاد است که در دو جهت
مخالف در حرکت و فعالیتند یکی نیروی مادی
است که از طبیعت جسمانی مایه گرفته و انسان
را مانند هر موجود زنده به محیط فیزیکی و
جاذبه پر قدرت آن پیوند می‌دهد. بر اثر قدرت
این نیرو است که بیشتر تلاش و کوشش انسان
معطوف به بهره‌مندی از مواهب و دست
آوردهایی می‌شود که ارزش مادی داشته و به
زندگانی رنگ و جلا می‌بخشد. اگرچه تلاش

مذکور در حد اعتدال لازمه زندگی و ادامه
حیات و تنظیم امور جوامع و حاکم بر روابط
اجتماعی افراد است ولی همین که از حد
اعتدال تجاوز کرد و طریق افراط پیمود روح
انسان را مسخر ساخته و به اسارت به دنبال
خود می‌کشد. در چنین حالت مال و ثروت
هدف غایی و نهایی زندگی می‌گردد و عواطف
رقیقه انسانی را زنگار حرص و آزتیره و مکدر
می‌سازد و انعکاس آن به صورت خودخواهی و
کبر و غرور و نفع پرستی حاکم بر افکار و اعمال
شخص می‌شود. اما نیروی دیگر لطیفه روحانی
است که از سیر انسان در عوالم کمالیه مایه
می‌گیرد و شخص را از وابستگی‌های افراطی
به عالم ماده دور می‌نماید. روح را نور و صفا
می‌بخشد و چون طیری سبکبال در هواهای
خوش معنوی به پرواز می‌آورد. این نیرو واسطه
تجلی روح الهی در ضمیر انسانی است و آثار
آن به صورت تعاون و تعاضد و انفاق و انقطاع
جلوه می‌کند و تا مرجح شمردن نفع دیگران بر
منافع شخصی پیش می‌رود. اینست که حق
جلّ جلاله تبرّع و ادای حقوق الهی را وسیله‌ای
جهت ارتقاء به مقامات عظیمه روحانیه که نفع
آن به خود عباد راجع است مذکور فرموده است
و مرکز میثاق الهی در این مورد می‌فرماید:
«نفوسی که اطاعت این امر مبرم نمودند به
برکت آسمانی موفق و در دو جهان روی
روشن و مشام از نسیم عنایت معطر کردند.
از جمله حکمت‌های بالغه آنکه اعطای
حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس گردد و
نتایج عظیمه به ارواح و قلوب بخشد...» ■
دنباله در شماره آینده

زنان در کارهای مهم جامعه نقش ندارند

موزان مؤمن

ترجمه کیومرث مظلوم

با توجه به نظری که در این مقاله در مورد اصل برابری مرد و زن در آئین بهائی ابراز شد، می‌توان تعلیم‌های دیگر آئین بهائی را در این زمینه بهتر درک نمود.

نخست اینکه بر این اساس در تشکیلات بهائی اهمیت انتقال قدرت از مرکز به پیرامون و نیز ندادن قدرت به افراد، کاملاً واضح می‌گردد. به طوری که پیش از این شرح داده شد، احتمالاً علت اصلی از بین رفتن جامعه‌هایی که زن‌ها در آنها در کانون و مرکز جامعه قرار داشتند، زیاد شدن فشار جمعیت بود که منجر به بدست آوردن قدرت از طرف گروهی و فرمانروایی بر دیگران گردید. افزایش هرچه فزون‌تر قدرت مرکزی، یکی از ویژگی‌های جامعه مرد سالاری است. بنا بر این برای آنکه اهمیت زن‌ها در جامعه‌ای شکوفا شود، باید هرچه بیشتر قدرت را که در نظام بسیاری از جامعه‌ها در مرکز قرار دارد، به پیرامون منتقل نمود.

نظم اداری بهائی که به حق حاکمیت

محفل‌های روحانی محلی را در حوزه خود تأکید می‌نماید، هشدار حضرت شوقی افندی در مورد «بلاهای تمرکز مفرط»^۱، تصمیم بیت عدل اعظم درباره واگذاری تنظیم نقشه‌های بین‌المللی به محفل‌های ملی، اظهار بیت عدل اعظم (۲ ژانویه ۱۹۸۶) مبنی بر این که این واگذاری مسئولیت، نشانه پیشرفت آئین بهائی و سرآغازی است برای عهد جدید، همگی اهمیت عدم تمرکز را که از ویژگی‌های نظم اداری بهائی است، نشان می‌دهند.

از طرف دیگر در آئین بهائی قدرت افراد که ویژه مرد سالاری است نیز سلب گردیده و تمام قدرت‌ها و اختیارها در کف تشکیلات انتخابی نهاده شده است. همچنین روش انتخابات بهائی نیز کاملاً عاری از هرگونه مبارزه‌ای است که می‌بینیم با شدت تمام دامنگیر بیشتر انتخابات مدرن می‌باشد. سوای آن، مطابق نظامات حاکم بر این تشکیلات، هرگونه تصمیمی به دنبال تبادل نظر با همه جامعه و شور و مشورت و رأی‌گیری آزاد به

عمل می‌آید.

بنا بر این بر اساس آنچه بیان گردید، روشن است که تمام ویژگی‌های نظم اداری بهائی در مقایسه با بسیاری از نظام‌های دیگر مدرن، دارای تفاوت‌های بنیادی است. حضرت شوقی افندی خلاصه‌ای از این تفاوت‌ها را در بیاناتی که به منزله هشدار است، به اعضای انتخاب شده نظم اداری بهائی چنین تشریح می‌فرماید: «نیز باید به خاطر داشت که اساس امر الهی نه بر استبداد و خودکامگی، بلکه بر همدمی و هم‌سخنی فروتنانه نهاده شده است و نیز در آن نه قدرت و داوری فردی، بلکه روحیه‌ای از مشورت آزاد و بی‌پرده، همراه با عشق و محبت حاکم است»^۲ گرچه در امر بهائی تشکیلاتی مانند هیئت مشاوران قاره‌ای و هیئت معاونان وجود دارند که اساس آنها بر انتصاب افراد است و نه انتخاب از طرف جامعه، اما این تشکیلات دارای هیچگونه اختیار و قدرتی ویژه نمی‌باشند، بلکه وظیفه آنان تنها تشویق و راهنمایی است.

دومین مطلبی که درک آن بر اساس نظری که در این مقاله در مورد قدرت ابراز شده آسان‌تر می‌گردد، اصل عدم مداخله در امور سیاسی در امر بهائی است. آئین بهائی در پی آن است، تا جامعه‌ای را که از نظر ماهیت و کیفیت، در آن ارزش‌های ویژه زنان جلوه‌گر باشد، به وجود آورد. هرگاه این جامعه به سوی قدرت سیاسی مرد سالاری کشانده شود، در معرض خطر انحراف از هدف نهائی خود قرار خواهد گرفت. زیرا ورود در دسته‌بندی‌های

سیاسی به مفهوم پذیرش ارزش زیاد برای قدرت است که اثرباهی گرانه آن از پیش بیان گردید. ورود در سیاست منجر به اختیار مسیر انقلاب‌هایی می‌گردد که هدف نهائی خود را قربانی کسب قدرت نمودند.

بسیاری از مردمان از دیانت بهائی به علت دخالت نکردن در کارهای سیاسی و در نتیجه عدم استفاده از راه ظاهراً مؤثر جهت واداشتن جامعه برای پذیرش اصول بهائی، انتقاد کرده‌اند. اما با در نظر گرفتن تجزیه و تحلیلی که در اینجا ارائه گردید، می‌توان دریافت که ورود در سیاستی که مورد نظر این انتقادگران است، در حقیقت به منزله انتخاب راهی است مستقیم تا امر بهائی را به زیر پا گذاشتن هدف نهائی و آرمان‌های خود بکشاند. به راستی به اشکال می‌توان راه دیگری، غیر از روشی را که امر بهائی برای وصول به مقصود خود برگزیده است، یافت. آیا غیر از این روش از چه راه دیگری می‌توان با اثرات تباهی‌گر قدرت به مقابله برخاست؟

پیش از این ملاحظه کردیم که مبارزه مستقیم با قدرت منجر به فساد و از درون‌پاشی هم‌آورد، با همان حربه ارزش‌های قدرت خواهد شد. تنها راه برای امر بهائی آن است که در حالی که اثرات تباهی‌گر سیاست قدرت، به فروریزاندن نظم کهنه ادامه می‌دهد، بهائیان به آرامی به بنای جامعه‌ای که در آن ارزش‌های ویژه زنان بیشتر جلوه‌گر باشد، ادامه دهند.

سومین مطلبی که با تجزیه و تحلیل ارائه شده روشن می‌گردد، مسئله زمان طولانی لازم برای تغییراتی است که امر بهائی در پی ایجاد

آن است. به طور مثال حضرت شوقی افندی دستیابی به هدف‌هایی مانند: "ظهور جامعه جهانی"، "وجدان شهروندی جهانی"، "ایجاد تمدن و فرهنگ جهانی". یعنی هدف‌هایی را که در زمان حاضر به نظر ما دور می‌باشند "مرحله آغازین ظهور عصر ذهبی دور بهائی" محسوب می‌دارند. درباره آنچه که در اینجا مورد گفتگوی ما است، برابری زن و مرد در اجتماع تنها به مفهوم موافقت روشنفکرانه با این برابری یا ورود زنان در کارهای جامعه نمی‌باشد، بلکه باید تغییری بسیار اساسی در بنیان و ارزش‌های جامعه و تحوّل کاملاً نوین به وقوع پیوندد.

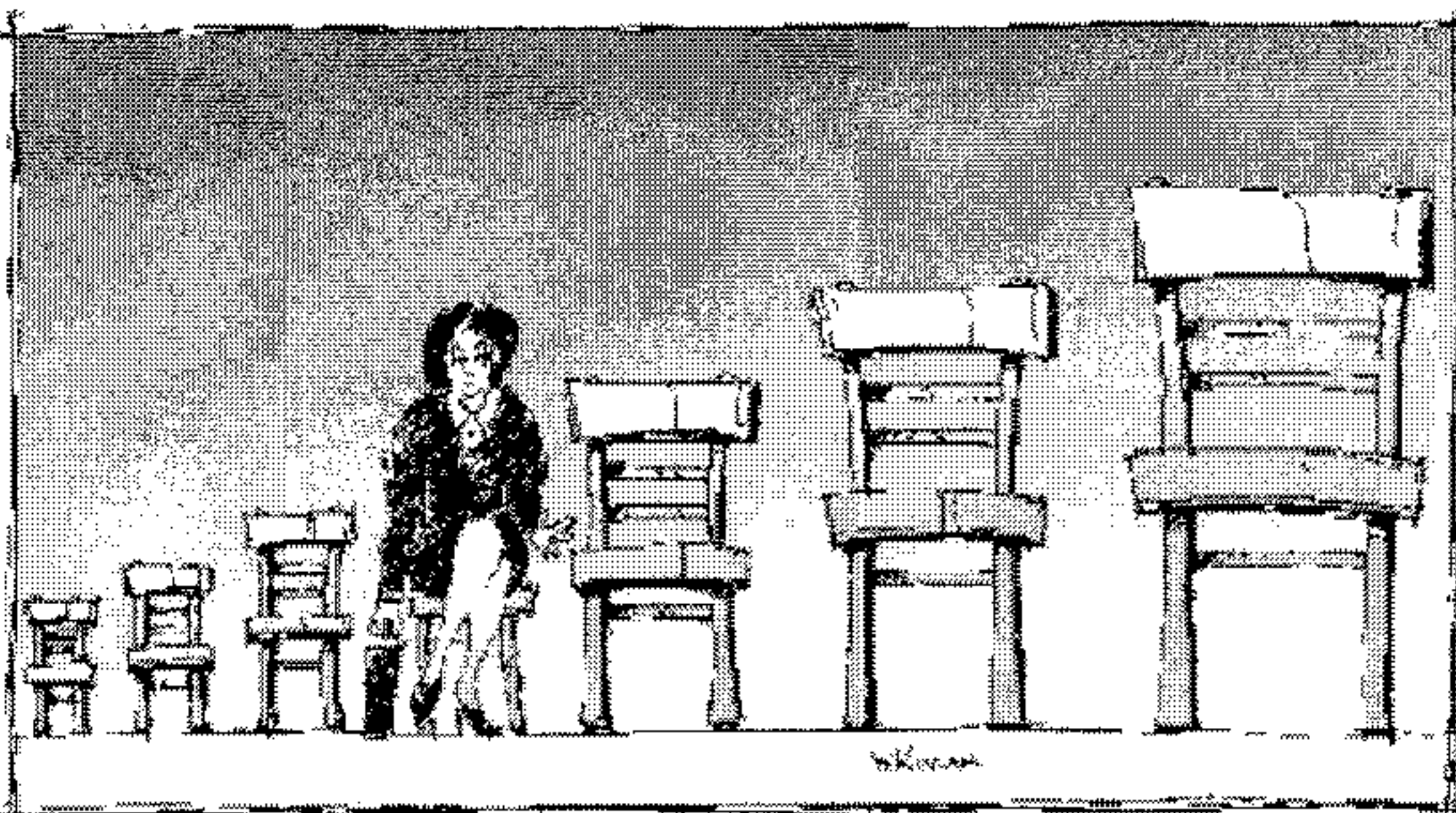
علّت اینکه چنین تحوّل نیاز به زمانی طولانی دارد، مربوط به اثر تباهاگرانه قدرت است. پیشرفت در راه کم کردن ارزش قدرت در جامعه ناگیرگند و مملو از مشکلات فراوان می‌باشد. کافی است چند نفری که هنوز زیر تأثیر عوامل قدرت قرار دارند، کوشش‌های دسته جمعی تعداد زیادی از افراد دیگر را تباها گردانند. برای آنکه قدرت، کنترل جامعه‌ای را به دست گیرد، نیاز به هواخواهی تعدادی حد اقل از افراد نیست، اما برای تضمین ارزش‌های ویژه زنان، احتیاج به پشتیبانی انبوهی از مردم است. هرگاه تنها چند نفری تصمیم به عمل بر اساس قدرت گیرند، می‌توانند تمام جامعه‌ای را خراج گزار خود گردانند و این کار با چیره شدن بر اکثریت یا با وادار کردن اکثریت برای چشم‌پوشی از ارزش‌های خود، عملی می‌شود. بنا بر این کافی نخواهد بود که تنها اکثریت مردم خواهان جامعه‌ای با ارزش‌های ویژه زنان و

بر اساس قدرتی کمتر باشند. این ممکن است جزء "مرحله‌های آغازین ظهور" چنین هدفی باشد، اما به نظر می‌رسد که هدف نهائی حتی در آن مرحله نیز هنوز خیلی دور از دسترس قرار داشته باشد.

باید در نظر داشت آئین بهائی خواهان دستیابی به جامعه‌ای نیست که در آن زنان کاملاً در کانون و مرکز توجه جامعه باشند (جامعه Matrifocal). آنچه که حضرت عبدالبهاء پیش‌بینی می‌فرمایند، تعادلی است بین ارزش‌های این دو سیستم، زیرا در ساختار نظم جهانی حضرت بهاء الله قدرت و اختیار عمل در نظر گرفته شده، اما این دوجه افراد داده نشده است. در نظم جهانی بهائی قدرت و اختیار به طور کلی در دست تشکیلاتی است انتخابی که با در نظر گرفتن اساسنامه آنها، طرز انتخابات و روش کار آنها، کمتر احتمال آن است که تبدیل به تشکیلاتی خودکامه گردند و به افراد یا اقلیت‌ها ستم روا دارند. در این سیستم وجود دستگاه‌های قدرت، مانند دادگاه‌ها، زندان‌ها و غیره ادامه خواهد یافت، اما در زیر کنترل هیچ فرد یا گروه ویژه‌ای نخواهد بود و به صورت حربه‌ای در دست کس یا کسانی در نخواهد آمد.

در پایان این گفتار به پرسشی می‌پردازیم که موجب آشفتگی خاطر بسیار کسان است و آن پرسش این است که چرا زنان نمی‌توانند در بیت عدل اعظم عضویت پیدا کنند. در شرایط اجتماع امروز این سؤال در حقیقت در پیرامون موقعیت قدرت دور می‌زند. بر اساس تجزیه و تحلیلی که در این مقاله به عمل آمد می‌توان

بهتری از بهره‌گیری
از ویژگی‌های زنان
تبدیل کرد، جوامعی
که هم زنان و هم
مردان بتوانند در این
مسیر آن را ترقی
دهند. می‌توان



پی برد که اصولاً
طرح اینچنین سؤالی
نشانه آن است که
جامعه ما و
ارزش‌های آن تا چه
اندازه از آنچه که
آئین بهائی در پی

نگاهی به فعالیت‌های جامعه خود کنیم و ببینیم
کدامیک دارای ماهیتی بیشتر مردانه و
کدامیک دارای ماهیت بیشتر زنانه است. به
نظر نگارنده، فعالیت‌های مربوط به گسترش
جامعه مانند کارهای تشکیلاتی و اعلان امر و
نیز هدف‌های کمی مربوط به حیات جامعه،
یعنی هدف‌هایی که به راحتی آنها را می‌توان
با عدد ارزیابی کرد، مانند ازدیاد تعداد
محفل‌های محلی و گشودن محلی جدید بر
آئین بهائی جزء فعالیت‌های مردانه است در
حالی‌که فعالیت‌هایی که برای آموزش و پرورش
جامعه انجام می‌گیرد، مانند تزئین معلومات و
کلاس‌های درس اخلاق و نیز هدف‌های کیفی
برای بهبود حیات جامعه، که به آسانی
نمی‌توان آنها را با عدد ارزیابی نمود، جزء
فعالیت‌های زنانه است. سخنرانی کردن کاری
است مردانه و طرز مشورت بیشتر زنانه است.
البته هم مردان و هم زنان بایستی در هر دو نوع
فعالیت‌های مردانه و زنانه شرکت جویند.*

در جامعه بهائی تا کنون فعالیت‌های مردانه
نسبت به کارهای دیگر چشمگیرتر بوده است.
به طور مثال کافی است تعداد فعالیت‌های
تبلیغی و کنفرانس‌های برگزار شده برای اعلان

دنباله در صفحه ۵۳

آفرینش آن است دور می‌باشد، زیرا در تصور ما
عضویت در بیت عدل برابر است با مقامی
بسیار ارجمند و پر قدرت و در نتیجه محروم
بودن زنان از آن برای ما به صورت مسئله‌ای در
می‌آید. میزان اهمیت این موضوع برای ما
معیاری است برای سنجش مقدار موفقیت ما
در تغییر جامعه. هنگامی می‌توان ادعا نمود که
توانسته‌ایم واقعاً به جامعه‌ای با ارزش‌های ویژه
زنان دست یابیم که این سؤال که قدرت در
دست چه کسی است، دیگر برای ما بدون
اهمیت باشد.

با توجه به مطالب ذکر شده، برای رسیدن
به جامعه‌ای با ارزش‌های ویژه زنان که هدف
دیانت بهائی است، امکاناً باید خطّ مشی
متفاوتی را انتخاب نمود. البته در حالیکه
دلیلی ندارد که ما برای بالا بردن میزان شرکت
زنان در محفل‌های محلی و ملی کوشش
نکنیم، اما تأکید و پافشاری بر آن در حقیقت به
منزله کوشش برای واداشتن زنان برای پذیرش
ماهیت مردانه جامعه و مسابقه با مردان در این
مورد و گرفتار شدن در دام ماهیت تباهی‌گرانه
قدرت است. بنا بر این سزاوار است که توجه
بیشتری به جامعه‌های بهائی بنماییم و ببینیم که
از چه راه‌هایی می‌توان آنها را به صحنه‌های

ن است
هدفی
حتی
قرار

خواهان
زنان
باشند

بیدالبهائ
ت بین
تر نظم

عمل در
نشده

حقیق
که
ت و

تبدیل
یا
وجود

زها
کنترل
و به

سی در
که
ت و آن

در
تسریط
بیر من

جزیه و
می توان

به دشواری می توان باور کرد

پژوهشگر

در عصر حاضر وقایع غیرمنتظره که از حدّ پیش بینی و تصوّر فراتر می رود به فراوانی رخ می دهد. ژرژ گوروپچ در پاره ای از این موارد سخن از "زمان متأخر نسبت به خود" می راند یعنی وقایعی که در ازمنه قدیم قابل تحمّل یا اغماض بود اما در عصر انوار که قرن بیستم و بیست و یکم باشد قبولش سخت دشوار است از آن قبیل است ادامه و استمرار رژیم کاست یا وجود قشرهای متحجر در هندوستان و خصوصاً تحقیر و آزاری که در حق افراد خارج از کاست (Out Caste) معمول شده و می شود.

طبقات برتر جامعه هندی برون کاست ها را پلید و نجس می دانند و به کارهای پست می گمارند و احتمالاً ارتباطی هست بین اندیشه تناسخ و وجود نظام کاست ها. در نتیجه به اعتقاد برتران، افراد طبقات پائین تقاص خطا و گناهی را که در زندگی قبلی در این جهان کرده اند پس می دهند و حقشان هم همین است.

مطبوعات بین المللی می نویسند که در شمال هند استان ویا دولتی هست بس پر جمعیت بنام اوتار پرداش که تا این اواخر بانویی از همان قشر برون کاست بر آن حکومت می کرد و بر اثر یک رسوایی سیاسی - مالی

حکومتش ساقط شد. حال حاکم جدیدی که آمده و از قشرهای متوسط است تبعیض شدید اجتماعی بر ضدّ قشرهای فرو دست جامعه آن ایالت را به راه انداخته است.

شگفتی دیگر در این است که در هندوستان که با قبول نظام فدرالی قاعدتاً می بایست از دایره تنگ "ملیت پرستی" بیرون آمده باشد حزب ملیت پرست بر اریکه قدرت نشسته است.

خوشبختانه قانون اساسی هندوستان هر نوع تبعیض بر پایه نظام کاست و توهم پلیدی قشر پائین را محکوم و ممنوع می کند ولیکن متأسفانه بسیاری از سیاستمداران و مردم آن سرزمین پهناور هنوز در قالب اندیشه های فرسوده کهن اسیرند. همین امر سبب شده است که بسیاری از افراد قشر "پلیدان" دست از آئین هندوی برکشیده اند و دسته دسته به دین بودایی می گروند و یا حتی به اسلام که آئین برادری است و به مسیحیت که دین شفقت است روی می آورند.

البته این تغییر دین خوشایند ملیون متعصب در مذهب هندو نیست و با تمام قوا با آن مخالفت و مقاومت می کنند و عجب آنکه این راه حل تغییر دین را یکی از نویسندگان قانون

اساسی که مدافع صمیمی قشرهای نجس بوده در سال‌های ۱۹۵۰ به بعد پیش‌بینی و حتی توصیه می‌کرد (نام وی Ambed Kar). هم اکنون چهار ایالت در هندوستان قوانینی بر ضد تغییر مذهب گذرانده‌اند. ایالت گجرات تا آنجا می‌رود که حتی تبلیغ دینی را به بهانه نامطلوب بودن غیرت و حمیت مذهبی Proselytism منع کرده است بعید نیست که اوتارپرداش هم بزودی به چنین حیلۀ قانونی متوسل شود. حال باید دید آیا این حضرات به منشور جهانی حقوق بشر آشنا هستند؟ آیا به حق فرد انسانی به انتخاب دین و آئین خود اطلاع یافته‌اند.

ناگفته نمی‌توان نهاد که در بعضی از مناطق هندوستان افرادی از همین قشر پائین اجتماع به مقامات بالا دست یافته‌اند و بذری که پیشوای بزرگ هند مهاتما گاندی نشانده بود در این موارد به ثمر نشسته است. چنانکه در سال ۱۹۹۷ نفسی که سابقاً در صف قشرهای خارج کاست محسوب بود به مقام ریاست دولت متحد هند رسید (مقامی که جنبۀ تشریفاتی دارد و فاقد قدرت اجرایی است).

جمعی از هندیان سعی دارند که از داغی که کاست بر پیشانی آنان زده است به نحوی خود را رها کنند و جمعی دیگر هم از نظام کاست برای مقاصد سیاسی سوء استفاده می‌نمایند ولی در هر حال هنوز این نظام قهقریایی از مبانی مستحکم جامعه هندی باقی مانده است.

چون سخن از سیستم کاست رفت باید یادآور شد که سابقۀ آن به اقوام کهن آریایی و هند و اروپایی بر می‌گردد که احتمالاً از جانب غرب آسیا در هزارۀ دوم قبل از میلاد به جنوب

آسیا نفوذ و سرایت کرد. هر چند مدارک تاریخی مستندی درباره آن دوره نیست اما از روی افسانه‌ها، سرودها و آثار دیگر می‌توان گفت که تازه رسیدگان آریایی از چهار گروه مجزی متشکل بودند: اول روحانیون که هندوان برهنم خواندند. دوم طبقۀ جنگ‌آوران یا خشتریا، سوم کسبه و تجار و مزرعه‌داران که وایزیا Vaisya نام گرفتند و چهارم سود را یا قشر خدمتگزاران که مقامی پائین‌تر از سایرین داشتند. بعضی‌ها این نظام را که Varna نام داشت منشأ سیستم کاست دانسته‌اند. هندوان را عقیده بر آن است که وارنا نمودار عدالت الهی است و انعکاس تناسخ و تبدل قالب ارواح. در ریک ودا اشاره‌ای هست به آن که مانوی قانونگذار این اساس را نهاد کلمه وارنا به معنی رنگ است و شاید سیستم کاست در ابتدا بر پایه رنگ پوست و نژاد نهاده شده بود^۱ اصطلاح دیگری که حال در هند بر سیستم کاست دلالت دارد اصطلاح جاتی است. هر قشر و طبقه‌ای مشاغل و وظائف مشخص دارد و مشمول قواعدی در زندگی عادی حتی در مورد تغذیه است. معمولاً ازدواج‌ها در داخل کاست صورت می‌گیرد (درون همسری) - مشاغل اعضای کاست معین است و هر کاست جایگاه معلومی در هرم اجتماعی دارد.

بعید نیست که لغت کاست از ریشه پرتغالی باشد که معنای آن پاک و مطهر است (معادل Chaste در انگلیسی) به معنای ازدواج درون گروه و پاک نگاهداشتن خون آبا و اجدادی. چون هر کاست به مشاغل خاص پردازد بعضی از علما را عقیده بر آن است که شاید سیستم کاست باقی مانده یک سیستم غلیظ و سخت

بیدی که
ض شدید
جمعه آن

هندوستان
ریست از
دهه باشد
ت نشسته

ن هر نوع
بیری قشر
متسفانه

سرزمین
زده کهن
بسیاری
هندوی
بردایی
بر دری
ست روی

متعصب
فر با آن
آنکه این
کن قانون

اخلاقی باشد که در آن قاعده درون همسری Endogamy هم مجری و مرعی بود.

عده‌ای از خود هندوان برآند که وارنا به معنی طبقه است و درون هر طبقه جاتی یا قشرهای متعددی وجود دارد.

فردی که اکنون به قشر برهمن متعلق است و از "پاکیزه‌ترین" روح‌ها بهره‌ور ممکن است بر اثر اعمال بد در زندگی بعد سقوط کند و در وارناهای زیرین جای داده شود و حتی از کاست قبلی بیرونش کنند و در شمار پلیدان غیر قابل لمس درآید (Untouchable). برخی از مردم هند با آنکه به واقعیت تناسخ و مجازات الهی قائل هستند معذک باور ندارند که قانون وارنا را بتوان جزء لا یتجزای نقشه و اراده الهی محسوب داشت. شاید به همین مناسبت است که در سال‌های اخیر متدرجاً فواصل طبقاتی (کاستی) قدرت خود را از دست می‌دهد. نجس‌ها یا برون کاست‌ها در زبان هندی اسپرسیا (Asprsy) خوانده می‌شوند.

منابع قدیم حکایت می‌کنند که در حدود قرن ۱۲ میلادی این اصطلاح در کشمیر به کار می‌رفته ولی اروپاییان آنان را پاریا می‌خوانند که یک اصطلاح تامولی است. رهبر روحانی و سیاسی هند گاندی از آنان با کلمه "هریجان" به معنی قوم خدا یاد می‌کرد.^۲

وجود سیستم کاست یکی از عوامل عمده بازدارنده توسعه سریع اقتصاد هند و عامل پزیردگی یا ناشکوفایی استعدادات جمعیت عظیمی از مردم به تأثیریک افسانه واهی است و متأسفانه همین رژیم کاست بوده که از مستندات کنت دوگوبینو (قرن نوزدهم) در تأیید برتری طبیعی بعضی نژادها بر بعضی دیگر واقع

شده است.

ارائه شماره مردم هند که به هریک از کاست‌های چهارگانه و برون کاست‌ها تعلق دارند دشوار است. *دائرة المعارف امریکا*، می‌نویسد که قشر برهمنان ۷٪ جمعیت هندی را تشکیل می‌دهد یعنی قشری که از همه امتیازات اجتماعی برخوردارند و طبقه روحانی هم از میان آنان برمی‌خیزد. جامعه‌شناس ایتالیایی ویلفردو پارتو Pareto به ثبوت رساند که در جامعه‌ای که تحرک اجتماعی و ارتقاء در سلسله مراتب برای همگان مقدور نباشد این جامعه محکوم به وقفه و بالمآل عقب ماندگی است. نگارنده این سطور به خاطر دارد که وقتی در هندوستان به دیدار جناب هوشمند فتح اعظم توفیق یافت که در آن زمان منشی محفل مقدس روحانی ملی هندوستان بودند. ایشان در تأثیر کلمه الله حکایت می‌کردند که فردی از تبار برهمنیان شبی به سوی ضیافت نوزده روزه می‌رفت در راه به نگهبان یک باغ که او هم بهائی بود و به طبقه پائین اجتماع تعلق داشت برخورد و او را به ضیافت دعوت کرد. نگهبان گفت که امشب نوبت باغداری اوست و امرار معاش او به این کار وابستگی دارد. برهمن زاده قبول کرد که به خلاف رسم هند آن شب به جای نگهبان باغ خدمت کند و آن پریشان روزگار محروم را به ضیافت نوزده روزه بفرستد امری که محال است شبه آن در جامعه هندوان تحقق پذیرد. ■

یادداشت‌ها

۱- ر.ک. *دائرة المعارف دین*، ج ۱۵، زیر نظر میرسه الیاد.

۲- فرهنگ فرانسوی *اونیورسالیس* زیر عنوان Caste.

زمانه را چونکو بنگری همه پند است

خلفای آل عثمان یا سلسله قاجاریه و برجسته‌ترین شخصیت در آن سلسله یعنی ناصرالدین شاه مذکور و مثبت است.^۲ می‌دانیم که حزب نازی نیز از آغاز تصدی امور، اقلیت‌هایی چون بهائیان را هم مورد تعقیب و اضطهاد قرار داد و همه با سرنوشت شوم هیتلر در پایان جنگ دوم جهانی آشنا هستند. موسولینی همکار صمیمی او نیز خاتمه‌ای دردناک داشت. پایان کار رهبران اتحاد جماهیر شوروی را که علاوه بر اخراج عده‌ای از بهائیان ایرانی تبار، جمعی را هم رهسپار زندان‌های مخوف سیبری کردند همه کس می‌داند.

بلافاصله بعد از جنگ عراق و کویت، یکی از احببای عزیز کویت که به خانواده بهائی بسیار اصیل و شریفی متعلق است توانست به خارج رود و از زبان او شنیدیم که رهبر عراق با آنکه بهائیان را در زندان شخصاً شناخته بود و می‌دانست که جامعه‌ای خیرخواه بشریت هستند وقتی بر کرسی قدرت استقرار یافت اجازه داد که قوانینی بر ضد اجتماعات و نشریات و هر نوع آزادی جامعه بهائی (با تصریح نام) به تصویب رسد، بیت مبارک که سابقاً شیعیان بدون توجه به مصوبه مجمع اتفاق ملل به

بهائیان را کاری با مسائل سیاسی روز نیست معنای این عبارت این نیست که آنان از آنچه در جهان می‌گذرد غافلند. آنان نیز مانند دیگران روزنامه می‌خوانند، به رادیو گوش می‌دهند، به تلویزیون نگاه می‌کنند ولی به جای ورود در بحث‌هایی که خارج از حیطه اهل بهاء است با یادآوری آنچه در بیانات الهی آمده از تاریخ درس عبرت می‌گیرند. مثلاً به یقین می‌دانند که کاخ ظلم پایدار نمی‌ماند بلکه سرانجام فرو می‌ریزد چه این عصر عصر ظهور عدل الهی است و مظهر امر در این ظهور بدیع تعهد فرموده است که از ظلم احدی نگذرد. عین بیان مبارک در کلمات مکنونه فارسی که در همان اوائل ایام در سواحل شط در بغداد نازل شد^۱ این است:

«ای ظالمان ارض، از ظلم دست خود را کوتاه نمایید که قسم یاد نموده‌ام از ظلم احدی نگذرم و این عهدیست که در لوح محفوظ محتوم داشتم و بخاتم عز مختم»
وقتی به تاریخ یکصد و پنجاه سال اخیر نگاه می‌کنیم با حیرت متوجه می‌شویم که غالب ظالمان بزرگ در همین عالم خاک به جزای اعمال ناروای خود رسیده‌اند. در آثار بهائی ذکر سرنوشت برخی از این نفوس چون

ریک از
ها تعلق
امریکا،
ت هندی
ز همه
روحانی
شناس
ند که
رتقاء در
شد این
زندگی
که وقتی
منه فتح
محفل
یشان در
تی ز تبار
رده روزه
و هم
داشت
گهین
ت و مزار
هم زده
تس به
پیشن
نریستند
هدون
صر میرسه
Caste

تصرف عدوانی آن ادامه می‌دادند به همان صورت باقی ماند. جنگ هشت ساله عراق و ایران، کشتار جمعی حدود پنج هزار تن از کردان به مدد گازهای مهلک سمی، زجر و آزار جمع کثیری از شیعیان عراق؛ کارنامه رئیس را که گمان می‌برد تا ابد بر سرنوشت خود و کشور خود مسلط خواهد بود به راستی سیاه کرد و آنچه بروی وارد شد در همه وسائل جمعی ماه دسامبر منعکس شده است و یادآوری آن ضرورت ندارد.

صدمات روحی ناشی از ظلم

در پیام مورخ ۲۶ نوامبر بیت العدل اعظم الهی مذکور است که گاه صدمات روحی و روانی ناشی از ظلم و ستم به مراتب بیش از لطمات جسمانی و مادی آن است. از جمله این اثرات نامطلوب روحی آن است که گاه قربانیان، اعتماد به نفس، روحیه ابتکار و عزم و اراده خود را از دست می‌دهند و چه بسا با مظلومیت خو می‌گیرند و یا «در فرصت مناسب خود نیز همان رفتار ظالمانه را نسبت به دیگران» روا می‌دارند.

شنیدنی است که پس از سقوط کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی که هفتاد و اندی سال مردم آن سرزمین‌های وسیع را در تحت شدیدترین فشارهای روحی و هرگونه محدودیت آزادی قرار داد و میلیون‌ها نفر را نیز در زندان‌ها یا در تبعید سیبری یا در کشتارهای بی‌محابا متدرجاً یا دفعتاً به خاک هلاک انداخت هنوز هزارها هزار نفوس هستند که حسرت ایام گذشته را می‌خورند، ایامی که از هرگونه

آزادی محروم بودند ولی به ظاهر شغلی و خانه‌ای داشتند، قوت روزانه‌ای و مدرسه و درمان در حد اقل در اختیارشان بود، گرچه از فکر کردن، از تصمیم گرفتن و ابراز هرگونه ابتکار محروم بودند و بی‌چون و چرا از کسانی پیروی می‌کردند که به جای آنان فکر می‌کردند، تصمیم می‌گرفتند و دست به عمل می‌بردند. عادت به این حالت وابستگی، طبیعت ثانوی آنان شده بود و حال ترک عادت البته بسیار دشوار است.

حاکم خود پرستِ عراق که سی و اندی سال آئین رئیس پرستی را ترویج کرده بود، هزارها هزار مخالف را به جوخه‌های اعدام سپرده بود، حتی به خویشان نزدیک خود نیز رحم نکرده بود، و در حالیکه میلیون‌ها درآمد نفت در اختیار داشت هزارها کودک در سرزمینش از نقصان تغذیه می‌مردند، اکنون به دام دشمنان خود افتاده است. اما در همین حال هزارها جوان و بزرگسال یا بر اثر حمیت ملی و یا تشبه مظلوم به ظالم در بغداد و تکریت و جاهای دیگر تظاهرات پر صدا می‌کنند و باز همان رئیس را می‌خواهند.

داستان یوگسلاوی بعد از فجایعی که رهبران قدیم آن کشور به بار آوردند و هزارها هزار افراد را به بهانه تفاوت مذهبی یا نژادی یا ملی کشتند چندان متفاوت نیست. در آن دیار هم فراوانند کسانی که حسرت دوران پیش را می‌خورند همانطور که فعالیت حزب نازی و پرستش هیتلر که میلیون‌ها یهودی را به بهانه افسانه نژادی در اردوگاه‌های مخوف خود معدوم کرد باز هم گاه در جلا و بیشتر در خفا

ادامه دارد، گروهی که درکی از دموکراسی، حقوق بشر و مفهوم انسانیت نداشته و ندارد.

وقتی از مظلوم در تحت فشار ظالم سلب هویت شود. بسا که آن مظلوم خود را در کسوت هویت ظالم از احساس دشوار حقارت و خفت می‌رہاند. بعد از جمال عبدالناصر که ملیت عربی را مطرح کرد مکرراً اقوام عرب و مسلمان خواستند راهی برای رهایی از این احساس رنج‌آور پیدا کنند. وجود رهبر عراق که ملت‌های بزرگ را تحقیر می‌کرد نوعی تشقی برای آن افراد بود و با تشبّه ذهنی به وی می‌خواستند بر عقب‌ماندگی و تأخر چند قرن اخیر جهان اسلام سربوش بنهند. سقوط دیکتاتور، سقوط هویت

ساختگی آنان بود و از این رو عکس العمل پرخاشگر در برابر آن دور از انتظار نیست.

باید اذعان کرد که به خلاف آنچه مردم غرب تصور می‌کنند در ممالک

جهان سوم آرزوی همگان نه وصول به دموکراسی است نه احراز حقوق بشر. فراوانند جماعتی از مردم که جلب حمایت را بر اتکاء به نفس ترجیح می‌دهند، امنیت صوری و ظاهری را نسبت به امنیت حقیقی که از جمله محفوظ بودن در برابر آزار و تعدی و سلب حقوق انسانی است اولی و ارجح می‌انگارند. اگر اقلیت‌ها مورد ظلم و ستم هستند، اگر روشنفکران امکان نفس کشیدن ندارند، آن جماعات مردم را چه باک چون نه اقلیت هستند و نه روشنفکر و اگر دستشان به کاری

درآمدی بند باشد غم آنچه بر دگران وارد شده و می‌شود هرگز دلشان را تیره نمی‌کند و شاید هم گمان می‌برند که حتماً اقلیت‌ها، روشنفکران و امثالهما کار بدی کرده‌اند که مورد غضب اولیای رژیم واقع شده‌اند.

آدمیزاده شگفت موجودی است با آنکه خداوند او را به قدرت فکر و عقل مجهز کرده غالباً نه به سراغ آن می‌رود و نه به جستجوی این. ابرام ماسلو (Maslow) سخن از درجات تصاعدی نیازها و انگیزه‌های انسانی کرده است. خیلی از آدم‌ها به همان خور و خواب و شهوات قانع هستند، کاری با نیازهایی والا چون نیاز به احترام، نیاز به تکامل، نیاز به تحقق شخصیت ندارند.

اگر ظالم نیازهای اولیه آنان را ارضاء کند از همه نیازهای عالی‌تر از جمله حقوق بشری می‌گذرند و عجیب نیست که اگر ظالم دفع شر کرد و رفت باز

حسرت او را بخورند مثل ایرانیان که آن همه از استبداد ناصرالدین شاهی چشیدند و باز از ذکر خیر "شاه شهید" باز نایستادند! ■

یادداشت‌ها

- ۱- بخشی از کلمات مکنونه مخاطبش عموم افراد بشر است اما بخش دیگر به قشرها یا گروه‌های خاصی از جامعه توجه دارد مثلاً به هنگام خطاب به "اغنیای ارض" یا به علماء که به وصف "به ظاهر آراسته و به باطن کاسته" موصوف شده‌اند.
- ۲- رک. خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء، منقول در صدر شماره ژانویه ۲۰۰۴ همین مجله.



غالی و
سه و
چه از
گونه
سانی
دند،
دند.
شوی
بسیار
ندی
بود،
عدم
بود نیز
در آمد
ک در
یون به
همین
حیثیت
کریت
و باز
ی که
هر رها
ندی ی
دیر
یش را
ری و
بجانه
خود
ر خفا
۲۹۴

فصلی که گذشت

ایرج مهین گستر

زمستان که می شود غمی سنگین سراپای وجودم را فرا می گیرد، فصل برودت و یخ زدگی آدم ها. انگاری روزهای زمستان سال ۱۳۵۸ همین دیروز بود. شاخه های درختان چنار قدیمی باغ کریمخانی اکثراً بی برگ شده بودند. در عوض روی زمین و راهروها پر بود از برگ های زرد و پلاسیده درختان. باغ که در فصل مرگ و زندگی بود، تنها جولانگاه جمعی کلاغان سیاه پوشی گشته بود که بر روی شاخه های تکیده یا پای سنگابه ها با خود نجوا کنان به دنبال دانه بودند یا با آوای خود مرثیه تلخ ناکامی سر می دادند.

پسین بود و من سرگشته در سرگردانی بی هدف راه می رفتم. پایین تر جلوی ارک کریمخانی اتوبوسی در انتظار مسافر ایستاده بود و تک و توکی زنان چادری در حال سوار شدن بودند. نیمه میدان را دور زدم، خیابان نمازی را که بعدها پیروزی نام گرفت طی کردم. روبرویم در انتهای خیابان که وارد خیابان لطفعلی خان زند می شویم، محله یهودی ها بود، قدری بالاتر کوچه زرگرها و پس از آن انتهای کوچه مسجد شمشیرگرها (حالا شده است بیت المهدی) و درب بیت مبارک شیراز. یک راه دیگر هم می شد به زیارت "بیت مبارک" رفت

و آن از کوچه تلفن خانه و محله میدان شاه بعد از "طاق" درب حیاط بزرگ، همان خانه ای که تا وارد می شدی مادر آقا رضا با گلاب پاش و بشقاب گل سرخی محتوی نقل به پیشبازت می آمد، بود.

اما حالا هیچ چیز وجود ندارد، همه بوده ها را نابود کرده بودند. حضرات افنان رفته بودند. اگر بودند، معلوم نبود چه بر سرشان خواهد آمد. مادر آقا رضا مرحوم شده بود و گلاب پاش دسته نقره ای بلورین به یغما رفته بود. همه چیز تاراج شده، حتی آجر دیوارها و پنجره مشبک چوبی اطاقها. اما تک درخت نارنج بی یال و کویال هنوز در جا مانده بود و چشم به اطراف داشت، شاید کسی پیدا شود، او را از تشنگی نجات دهد، با قطره آبی گلوی تف زده اش را ترکند! دیگر از آن محله رنج دیده قدیمی یهودی ها هم اثری نبود، گویی آنجا با پرتاب بمبی منهدم گشته، به مکان های جنگ زده بیشتر شباهت داشت. به صورت ماریچ به وسعت عرض یک خیابان از جلو مسجد (شمشیرگرها) گذشته، تا انتهای نزدیکی های شاه چراغ، خانه ها را تخریب کرده بودند تا وارد خیابان احمدی (حالا شده است حضرتی) بشوند. یک خیابان جدید. اما ماه ها به حالت

ویرانه مانده بود. تنها خواسته بودند بیت مبارک خراب نشود. آخر "سید" خواب نما شده بود، گفته بود: «حضرت مهدی را به خواب دیدم، فرمود تا من هستم باید خانه کفر برقرار باشد؟» و آن خانه



از خاطره، نشستیم و در آرامش با سوز دل خواندم: «الها معبودا مقصودا به چه لسان تورا شکر نمایم...»

در آن دقایق و لحظات، کودکیم حضور داشت. به زمانی پرواز نمودم که همه چیز زیبا بود. پنج

سال بیشتر نداشتم. مادر بزرگ مرا با خود به زیارت بیت مبارک برد. از طرف میدان شاه رفتیم، درب خانه باز بود. وارد آن خانه شدیم. سپس از دهلیز طاق نما به بیت مبارک وارد شدیم. همه چیز سر جایش بود، حوض آب، باغچه کوچک، چرخ سرچاه آب، ناودان بالای بام، پنجره‌های چوبی و در طبقه بالا فرش خوش نقش و نگاری که در حاشیه‌اش نوشته شده بود: «تقدیمی آستانش شوقی».

پله‌های کوتاه و کم عرض را بالا رفتیم. من در کنار درگاه نشستیم و مادر بزرگ وارد اتاق شد. پشت سر جناب افنان به نماز ایستاد. جناب حاجی چشم‌ها را بر هم نهاده بود و در عالم ملکوتی خود در پرواز بود. شاید مادر بزرگ هم این چنین بود.

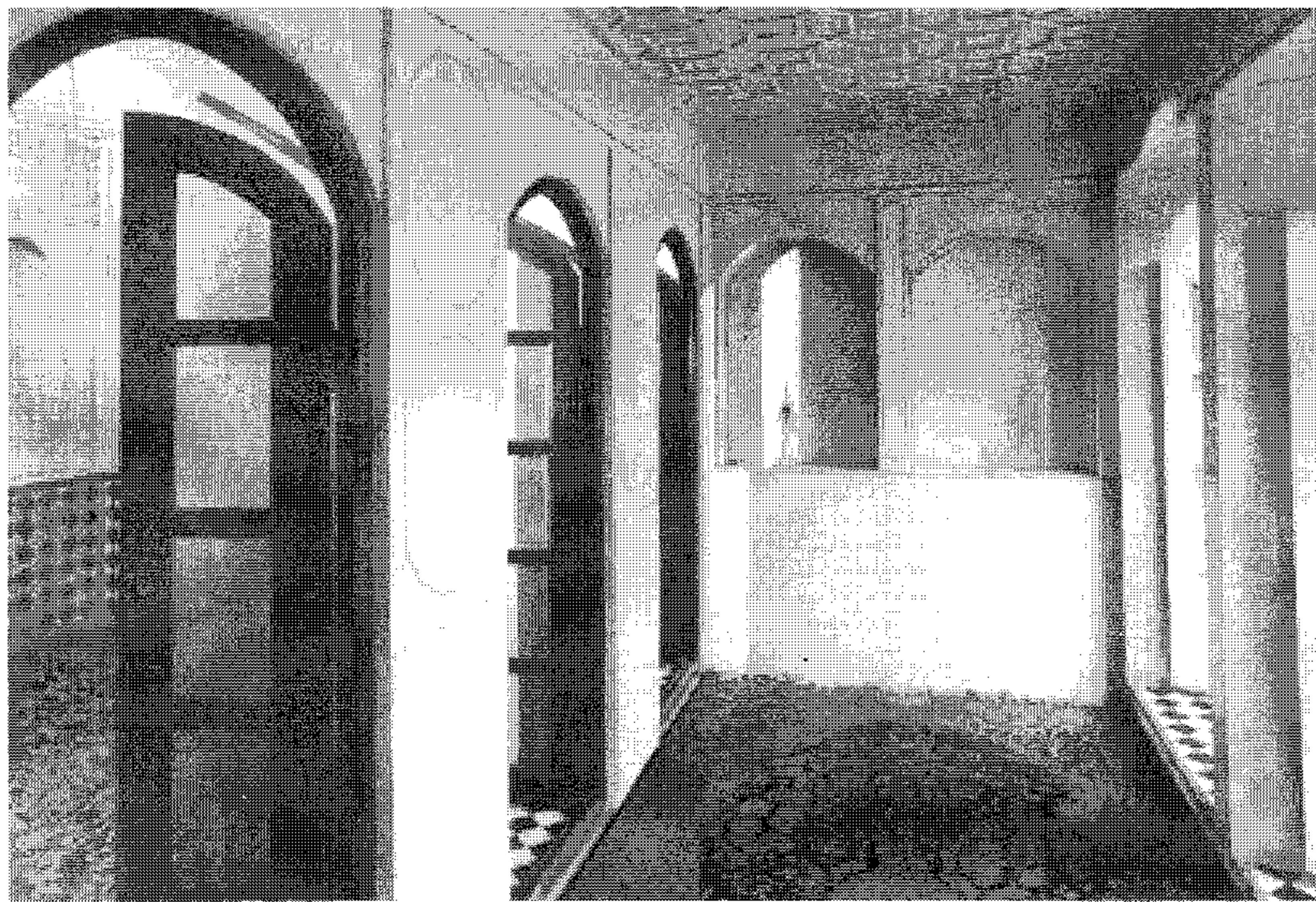
کودکی و بی خبری از واقعیات زندگی مرا بی تاب کرد. من نمی دانستم کجا هستم. مادر بزرگ چه می گوید و جناب حاجی چرا بلند حرفی نمی زند. برای خود سرگرمی یافتیم. از همان جا که نشسته بودم خود را رها کردم و سبکبال بر روی قالی نرم سر خورده، به پایین

دل‌ها را نادانان و کینه‌توزان با تحریک سید خراب کردند.

دلم از این همه بیداد گرفت. دورتر، تا جایی که بتوانم بینم، در جایی از آن خیابان خرابه ایستادم. در برابرم تنها جای آباد و دست نخورده، پنجره‌های مشبک چوبی شمشیرگرها بود، دیواره‌های کاشی کاری شده مسجد را با لعاب آبی تذهیب کاری شده می دیدم که در میانه بالای سردرب آن با خط نستعلیق نوشته شده بود "بیت مهدی". چشمان بی فروغم بر روی تک درخت تکیده شده نارنج، بین خرابه‌ها و اماند. تنها از بیت مبارک آن مانده بود... سرما مغز استخوان را می سوزاند. دست راست را بر سینه نهادم و خواندم: «هل من مفرج غیر الله؟ قل سبحان الله، هو الله...»

سه تا زن چادر سیاه از کنار دستم گذشتند، دورتر یکی از آنها برگشت مرا نگاه کرد. دلم فروریخت، آخر ما تأمین جانی نداشتیم هر لحظه در خطری گرفتار بودیم. به خود دل‌داری دادم. در حاشیه راه، روی پایه آجر خراب شده‌ای که شاید روزگاری دیوار اطاقی بود و پر

پله‌ها رسیدم و
 هر بار با
 قهقهه و
 شادی
 کودکانه‌ای
 این کار را
 تکرار کردم.
 شوق ادامه
 سُریدن را با
 لذت ادامه
 می‌دادم. در
 شروع تکرار



چندمین بار، جلوی درگاه، مادر بزرگ نمازش
 به پایان رسیده بود. جلویم ظاهر شده با
 دلخوری، اما آرام گفت: «مگر نمی‌دانی اینجا
 کجاست؟ قدری آرام بگیر و شیطنت نکن!»
 شماتت مادر بزرگ مؤثر نگشت. من دیگر
 بار در حال فرود مجدد بودم از همان بالای
 پله‌ها خود را به پایین رساندم. در پایین پله‌ها
 روبرویم درک چوبی بزرگی نمایان شد. در میانه
 اطاق هیکل نورانی دیدم که انگشت سبابه را
 بر لب‌های مبارکش نهاد و با لبخند ملیحی
 فرمود: «اینجا خانه ماست». من محو تماشای
 آن هیکل نورانی شدم. همانجا در پای پله‌ها
 خشکم زد. نه اینکه ترسیدم، بهت زده شدم و
 تا انتهای غروب که در آن خانه بودیم قدرت
 حرکت از جای نداشتم، آخر در عالم رؤیای
 کودکی گویی خدا را دیدم. بار دیگر نوجوان
 بودم، باز با مادر بزرگ به زیارت بیت مبارک
 رفتیم. در پای پله‌ها، پیش از رفتن به طبقه
 بالا، دیوار بود. آوخ که از آن اطاق که بالای

پنجره‌هایش پر از شیشه‌های رنگین بود و در
 کودکی دیدم، خبری نبود. دستم را بر دیوار
 آجری نهادم، فشاری به دیوار دادم، شاید دیوار
 به عقب رود و من باز آن اطاق و آن هیکل
 نورانی عزیز را بینم. آه خدای من، آیا آنچه در
 کودکی دیدم رؤیا بود؟ بیت مبارک در نظرم و
 در رؤیایم آن روز سرد زمستان ۱۳۵۸ همان بود
 که در کودکی و نوجوانی و میانسالی دیدم، با
 باغچه کوچک پر از گل، با آن درخت سبز و پر
 بار نارنج و چاه آبی که در مجاورت درخت
 بود، با شیشه‌های رنگین بالای پنجره‌ها که در
 انعکاس پرتو آفتابی که رنگ قالی را با همه
 بوته‌هایش دوچندان می‌کرد، با آن لاله همیشه
 روشن بر میانه فرش اطاق، با گچ بری‌های روی
 دیوار و...

خورشید که غروب می‌کند همه جا رو به
 تاریکی می‌رود. پیش از تاریکی، خاک آلوده
 آن مکان خرابه را به جایی ترک کردم که
 زمستان ۱۹۷۹ ■ مخفی گاهم بود.

ومن در بهار خدا را دیدم

ایرج مهین گستر

مادرم گفت: بیا!
من سبکبال به بالا رفتم،
گوشه‌ای بنشستم.
لاله‌ای روشن بود،
شمع جان در آن بود،
پاک می سوخت، لبش خندان بود.
مادرم گفت: بخوان!
در سکوت دل خود، لب فرو بسته،
خدا را دیدم.
بانگی از نای فرو بسته برآمد آرام.
ناگه از پنجره عرش خدا،
در دل انگیزترین لحظه بیداری صبح،
من خدا را دیدم،
من خدا را دیدم.
چه مبارک نظری بود و چه فرخنده دمی،
همه سر هوش شدم،
همه تن گوش شدم،
همه جان نوش شدم.
با هم آوازی دل،
لحظه‌ای بود، و را
نور شدم...

صبحگاهان که گذر کرد نسیم از لب بام،
عطر نارنج فروریخت به جام.
مژده می داد، بهاران آمد،
و عده خرمی و صلح به گیتی آمد.
مادرم گفت، بپاخیز... رویم،
به زیارت، به تماشای بهار.
غنچه‌ها باز شده ست، شاخه‌ها رنگین است.
عکس هر شاخه گل، سرفرو برده در آب،
پیچک نسترنی، سر کشیده لب بام.
حوض همبستر سبز،
رنگ سبزی که برآمد ز درخت،
آب را رنگین کرد.

چرخ بر تارک چاه،
تک درخت نارنج،
ناودان از سر بام،
آجر هر دیوار،
پیش چشمم همه جا و همه کس،
به ترتم، در آمده بود.
خانه حضرت معبود چه زیبا شده بود،
غرق در گل شده بود.
دل در آن لحظه چه شیدا شده بود.

کسی آمد که مثل هیچکس نیست

کسی آمد که مثل هیچکس نیست عنوان قطعه شعری از مجموعه ایمان "بیاوریم به آغاز فصل سرد" آخرین اثر روانشاد، فروغ فرخزاد است با سرآغاز: من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید. اما قطعه شعری که در زیر ملاحظه می‌فرمایید پاسخی از سرِ اخلاص و ارادت به این شعر فروغ و دیگر اشعار او می‌باشد که با درود فراوان به روان تابناکش تقدیم خوانندگان مجله پیام بهائی می‌گردد.



بهاء‌الدین محمد عبدی

که در عالم دویار همنفس نیست
که در گیتی چرا فریاد رس نیست؟
کسی را گوش بر بانگ جرس نیست
به غیر از نا امیدی چاره پس نیست
که مصلوب آمدن، یکبار بس نیست؟
مرا از چه سبب در دسترس نیست
اگر باد صبا مشکین نفس نیست
رهائی همچو مرغی از قفس نیست
بجز در عرصه مور و مگس نیست
که جای چون توئی قاف هوس نیست
گلی تازه که بین خار و خس نیست
کسی آمد که مثل هیچکس نیست

از آن، کس را به دنیا فکر کس نیست
"فروغا" از چه دیگر شکوه داری
اگر ناجی رسد از کاروانی
به زعم تو مسیحا چون نیامد
تو می‌خواهی مسیح آید دگر بار
تو می‌گوئی اگر باشد خدائی
بشر اکنون گرفتار ز کام است
تو می‌دانی که آزادی انسان
تو می‌دانی که پرواز پرنده
بیا پرواز کن مانند سیمرغ
دریغاً تو ندانستی که روئید
ندانستی که پیش از توبه عالم

کسی آمد که مثل هیچکس نیست

طاهره خانم

ع. رهرو

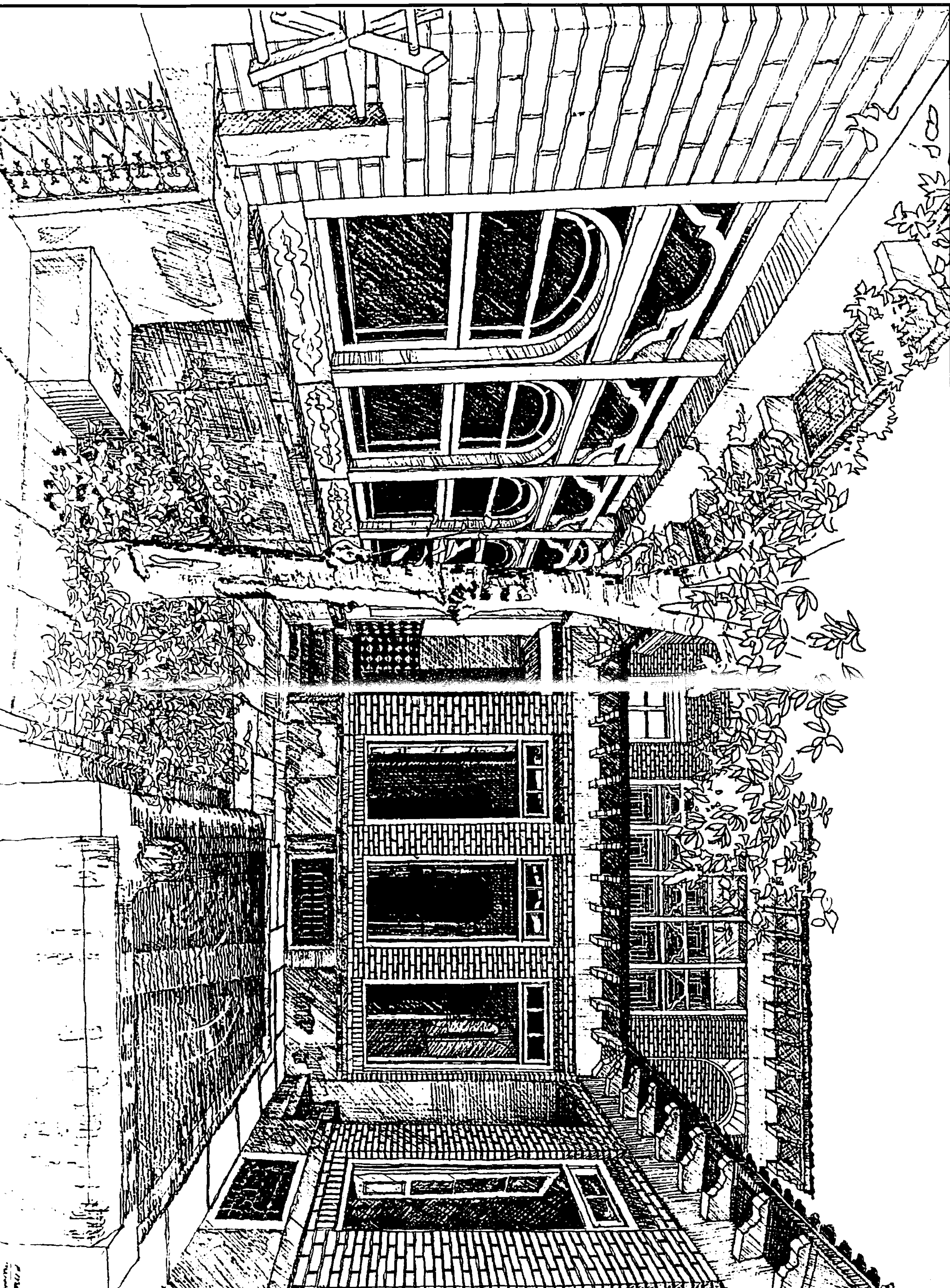
همیشگی در میان جمعی از نوجوانان بهائی نجف آباد. هر وقت آشنایی یا دوستی به دیدن طاهره خانم می رفت عکس را نشان می داد و می گفت: «در خانه ها به بچه های بهائی درس می دادند. همه ما امتحان دادیم و قبول شدیم. ایشان ما را مانند اولاد خودشان دوست داشتند، ایشان فرشته بودند، یادشان بخیر».

طاهره خانم ده دوازده سال با شوهرش در خیرآباد زندگی کرده و صاحب دو پسر شده بود. فرزندانش هنوز کوچک بودند که پدرشان در راه اصفهان بر اثر تصادف اتومبیل فوت شد. طاهره خانم پسرها را بزرگ کرد، به دبستان فرستاد و برای ادامه تحصیل در دبیرستان به اصفهان نزد یکی از بستگان گذاشت. باغ و ملکی را که برایش مانده بود به تدریج فروخت و خرج تحصیل دو فرزندش کرد. سرانجام پسرها دیپلم گرفتند، یکی از آنها آموزگار شد و در مدارس اصفهان تدریس می کرد. دیگری در بانک به کار مشغول شد. هر دو با دو دختر از بهائیان نجف آباد ازدواج کردند و صاحب خانواده شدند.

طاهره خانم هر از چندی به اصفهان می رفت یکی دوشب می ماند، نوه هایش را

خیرآباد دو محله داشت، بالا رودخانه و پائین رودخانه. رودخانه ای از وسط ده می گذشت که تابستان ها آب باریکی ته آن جریان داشت و در زمستان ها آب باران را به بیرون ده می بُرد. گاهی باران های شدید بهاری با خود سیلاب می آورد. آنگاه آب رودخانه سر ریز می کرد، خانه های محله پائین را می گرفت و به آنها آسیب می رساند. ساکنان بالا رودخانه این گرفتاری را نداشتند اما خود و چارپایانشان بایست برای گذشتن از رودخانه از پل های لرزانی که با تیرهای نازک چوبی ساخته شده بود، بگذرند که این کار آسان نبود.

طاهره خانم زنی میانسال و تنها فرد بهائی خیرآباد زاده نجف آباد بود، سال ها پیش با جوانی خیرآبادی ازدواج کرد و در آنجا ساکن شد. وقتی دولت مدرسه بهائی نجف آباد را تعطیل کرد طاهره خانم تا کلاس ششم ابتدائی را به همراه سایر اطفال بهائی نزد جناب فیضی خوانده امتحان داده و گواهینامه گرفت. یک عکس به اندازه کارت پستال را که در قابی رنگ و رو رفته جای گرفته بود روی بخاری اطاقش زیر عکس حضرت عبدالبهاء گذاشته بود، عکس جناب فیضی بود با لبخند



می دید و به خیرآباد بر می گشت. هر وقت به اصفهان می رفت پسرانش می گفتند دیگر به خیرآباد نرو همین جا نزد ما بمان. در جواب می گفت: «در اصفهان بمانم چه کنم؟ اینجا مردم همه مثل مورچه به دنبال نان می دوند، همیشه سرشان تو لاک خودشان است، کسی با کسی کاری ندارد، نه همدیگر را می شناسند، نه معاشرتی، نه کمکی، اگر اینجا بمانم در خانه می پوسم، نه اثری نه ثمری. آدم بی ثمر مثل چوب خشک می مونه، برای زیردیگ خوبه».

بعد از پیرگرفتن بچه ها، برای طاهره خانم یک خانه کوچک دو طبقه و دو گاو باقی مانده بود. طاهره خانم با فروش شیر گاوها با کمال قناعت زندگی می کرد. هر سحر که تازه هوا روشن می شد از خواب بر می خاست، پس از نظافت و نماز و مناجات، به طویله می رفت، آنجا را تمیز می کرد، به گاوها علوفه و آب می داد و شیر آنها را در بادیه مسی تمیزی می دوشید و به طبقه بالا می برد و پارچه سفیدی روی آن می کشید. وقتی تازه آفتاب طلوع می کرد، زنان و دختران ده می آمدند و هرکس هر مقدار شیر احتیاج داشت می خرید و می برد. بسیاری که مریض داشتند از شب پیش ظرف های خود را می آوردند و طاهره خانم اول شیر آنها را در ظرف هایشان می ریخت و کنار می گذاشت و بقیه را به دیگران می فروخت.

در بهار و تابستان و پائیز صبح ها در میدانچه ده گاوها را به دست گاوچران می سپرد که همراه با سایر گاوهای ده برای چرا به صحرا ببرد و عصر باز گرداند.

طاهره خانم دارای هیكلی نسبتاً درشت و مردانه بود، همیشه لباس های ساده ولی تمیز می پوشید، بلند و محکم حرف می زد. اگر چه ظاهراً خشن به نظر می رسید ولی باطناً بسیار دل رحم و رئوف بود. دو صفت برجسته در او وجود داشت، یکی شجاعت و بی باکی و دیگری پشتکار و یک دندگی. با منطق قوی و بیان ساده و روشن خود، طرف را وادار به قبول نظرش می کرد.

همیشه برای کمک به اهالی خیرآباد آماده بود و شب و روز برایش فرقی نداشت. در عزا و عروسی، خوشی و ناخوشی، زایمان و بیماری به یاری آنان می شتافت و با دلسوزی و مهربانی و درایت مشکل آنان را حل می کرد. با اینکه به خانه همه می رفت، اگر کارش تا دوسه ساعت بعد از ظهر هم طول می کشید منزل کسی غذا نمی خورد، به خانه اش بر می گشت و به نان و پنیر خود قناعت می کرد. کمک های او به اینها محدود نمی شد، به تدریج رفع اختلاف کشاورزان و باغداران خیرآباد هم به آن اضافه شده بود.

طی سال های نوجوانی و جوانی از آبیاری و مسائل باغ و زمین های زراعتی سررشته پیدا کرده بود، کدخدا هم که به لیاقت و درایت طاهره خانم واقف بود هر وقت دو طرف از خیرآبادی ها اختلاف ملکی یا باغی داشتند طاهره خانم را می فرستاد تا همراه طرفین محل را ببیند و اختلافشان را حل و فصل کند، ضمناً زحمت خودش که پیرمردی مریض حال هم بود کم می شد. از بس با خیرآبادی ها در آفتاب سوزان این طرف و آن طرف رفته بود رنگ

پوستش قهوه‌ای شده بود. طاهره خانم در این دعاها ابتدا به هر دو طرف که مثل خروس جنگی بهم می‌پریدند تشر می‌زد و با لحنی تحکم‌آمیز آنها را نصیحت می‌کرد: خجالت بکشید، شما برادرید، سال‌هاست در این ده باهم زندگی می‌کنید، هر روز چشمتان به چشم هم است این آب و گِل چه ارزشی دارد که شما برادریتان و دوستی چند ساله‌تان را بهم می‌زنید. بعد که آرام می‌شدند اختلافشان را با انصاف و کدخدامنشی رفع و رجوع می‌کرد. با اینکه همه خیرآبادی‌ها می‌دانستند طاهره خانم بهائی است ولی چون به نیت خیر و انصاف او واقف بودند نظرش را قبول می‌کردند، با همدیگر آشتی می‌کردند و با رضایت به خانه‌هایشان بر می‌گشتند.

در خیرآباد همه طاهره خانم را مثل مادر خود دوست داشتند، جز یک نفر که با او کینه‌ای شدید داشت: حاج احمد آقا مرد خشکه مقدس ریشویی بود که ثروتمندترین فرد خیرآباد به شمار می‌آمد. حاجی یگانه دخترش معصومه را به یکی از جوانان خیرآباد داده و نوه شش ماهه‌ای هم داشت که او را از همه دنیا بیشتر دوست می‌داشت. با اینکه سوادى نداشت، همیشه یک جلد *قرآن مجید*، یک جلد *زاد المعاد* و یک جلد *حلیة المتقین* در کنار دستش می‌گذاشت و با اینکه از مندرجات هیچ‌کدام چیزی نمی‌فهمید ولی همواره برای ثواب به خواندن آنها تظاهر می‌کرد. شب‌های جمعه به نجف‌آباد یا سده می‌رفت، در روضه خوانی‌ها شرکت می‌کرد و به سخنان آخوندها گوش می‌داد، و روز بعد که به خیرآباد بر

می‌گشت حرف‌های آخوندها را برای زنش نقل می‌کرد و تا می‌توانست از طاهره خانم به خاطر بهائی بودنش بدگویی می‌کرد. زنش به او اعتراض می‌کرد و می‌گفت آخر این بنده خدا در این چند سال آزارش به مورچه هم نرسیده هیچوقت حرف زشتی از دهانش بیرون نیامده. حاجی در جواب می‌گفت: آقا می‌گویند اینها اگر همه کارهای ثواب را هم بکنند چون خارج از دین‌اند جایشان در جهنم است.

دشمنی حاج احمد با طاهره خانم پایانی نداشت، به هر شکلی و به هر مناسبتی آن را ظاهر می‌کرد، هر جا می‌رسید به مردم می‌گفت: شیرهای او نجس است، از او شیر نخرید، چون خارج از دین است، دستش که به شیرها می‌رسد شیرها را نجس می‌کند. توی شیرها هم آب می‌ریزد. گاهی می‌گفت، زنکه یک کاره، هر روز با مردهای نامحرم بلند می‌شود به صحرا و باغ‌ها می‌رود. گاهی هم به اسم او اشاره می‌کرد و می‌گفت، پدر و مادرش اسم اون لعنتی را هم رویش گذاشته‌اند. البته همه می‌دانستند حاج آقا دروغ می‌گوید و به حرف‌هایش گوش نمی‌دادند.

طاهره خانم ابداً توجهی به این دشمنی‌ها نمی‌کرد و یک کلمه هم جواب نمی‌داد و به روی خود نمی‌آورد، بلکه به زندگی خودش ادامه می‌داد. هر وقت در کوچه و بازار با او روبرو می‌شد مثل اینکه چیزی اتفاق نیافتاده با احترام به او سلام می‌کرد، حاج آقا هم جوابی زیر لبی به او می‌داد و می‌گذشت.

آن سال یک روز صبح اواسط خرداد باران بی‌هنگامی شروع به باریدن کرد. طولی نکشید

درشت و
ولی تمیز
د. اگر چه
بسیار دل
ز او وجود
و دیگری
ی و بیان
به قبول

باید آماده
در عزا و
و بیماری
و مهربانی
با اینکه
ت دوسه
سید منزل
گشت و
ت‌های او
ختلاف
ن صافه

بیری و
سته پیدا
و درایت
صرف از
دشتند
بین محل
ضمناً
حل هم
در آفتاب
رنگ

که آب گیل آلود که از کوه به طرف ده سرازیر شده بود در مدّت کوتاهی رودخانه را پُر کرد و به واسطهٔ شیب تند رودخانه پل‌های چوبی را از جا کند و با خود برد. پل و ساقهٔ درخت‌ها در پائین ده جلوی جریان آب را گرفت در نتیجه آب پس زد و ارتباط دو محلهٔ بالا رودخانه و پائین رودخانه قطع شد. سیل شدت گرفت. آب رودخانه سرریز کرد و با سرعت به طرف محلهٔ پائین جریان یافت.

پائین رودخانه‌ای‌ها، مرد و زن، به طرف بالا رودخانه هجوم آوردند جوان‌ها که پرقوت بودند خود را به بالا رودخانه می‌رساندند ولی پیرمردها و پیرزن‌ها و بچه‌ها نمی‌توانستند از رودخانه بگذرند. طاهره خانم که مثل همیشه به کمک مردم می‌شتافت از همان لحظه‌های اوّل پاهایش را برهنه کرد و بدون توجه به باران شدید، پیرمردها و پیرزن‌ها و بچه‌ها را که از محلهٔ پائین لب رودخانه جمع شده و نمی‌توانستند از آب بگذرند کول می‌گرفت و به آن طرف می‌برد.

باران یک ریز می‌بارید و سیل خروشان هم لحظه به لحظه شدیدتر می‌شد. نزدیک ظهر، از بس مردها و زن‌ها را کول گرفته بود کمرش به سختی درد گرفته بود و نمی‌توانست آن را راست کند ولی بدون توجه به درد شدید، در تب و تاب بود که یک نفر هم این طرف آب باقی نماند.

در آن هنگامه که هر کس در فکر نجات جان خودش بود، از طرف بالا رودخانه ناگهان معصومه دختر حاج احمد شیون‌کنان در حالی که مثل باران اشک می‌ریخت از راه رسید و

گفت: خدا مرگم بده، بچه‌ام آن طرف آب توی خونه مونده، حالا است که زیر آب بره و خفه بشه. از بخت بد پدر و شوهرش روز پیش برای انجام کاری به اصفهان رفته بودند. از میان جمعیت کسی جز طاهره خانم مرد این میدان نبود. معصومه به خاطر دشمنی‌های چند سالهٔ پدرش با طاهره خانم خجالت می‌کشید به او که بالا دست رودخانه ایستاده بود، نزدیک شود ولی طاهره خانم که قضیه را می‌دانست مثل اینکه اتفاقی نیفتاده به معصومه گفت، دختر جان ناراحت نباش، من می‌روم بچه‌ات را می‌آورم، همینجا بایست تا من برگردم.

لحظه به لحظه به شدت سیل سرکش افزوده می‌گشت، آب با تندی از رودخانه سرریز کرده و به طرف خانه‌های پائین رودخانه سرازیر می‌شد، باران امان مردم را بریده بود، مثل اینکه همهٔ آب‌های دنیا را روی خیرآباد سرازیر کرده بودند.

همان هنگام که طاهره خانم می‌خواست از رودخانه بگذرد، زنی از میان جمعیت داد زد: طاهره خانم نرو برایت خطر داره. طاهره خانم بدون اینکه لحظه‌ای درنگ کند برگشت و نگاه تندی به طرف زن صاحب صدا انداخت، بلافاصله به آب زد به سرعت به طرف پائین رودخانه راه افتاد.

باران به شدت ادامه داشت و آب به سرعت به طرف محلهٔ پائین رودخانه روان می‌شد. وقتی طاهره خانم به طرف پائین رودخانه می‌رفت آب از مچ پاهایش گذشته و به زیر زانوهایش می‌رسید. او به این مسئله توجه نداشت، سرازیری را طی کرد و در خم کوچه

ف آب توی
بره و خفه
پیش برای
از میان
ین میدان
چند ساله
کشید به او
نزدیک
می دانست
نومه گفت،
روم بچه ات
فردم.

س سرکش
رودخانه سر
ن رودخانه
بریده بود،
ری خیرآباد

خواست از
ت داد زد:
هره خانم
شت و نگاه
نداخت،
سرف پائین

و آب به
خانه روان
سرف پائین
گذشته و
سئله توجه
خم کوچه

شماره ۲۹۴

ناپدید شد. آن طرف، لب رودخانه، معصومه نگران و مضطرب منتظر بازگشت طاهره خانم بود، جمعیت هم لب رودخانه زیر باران شدید با دلهره چشم به کوچه دوخته بود.

بیست دقیقه که در نظر معصومه بیست سال بود، طول کشید تا طاهره خانم در حالیکه بچه قنداق شده را بغل کرده و یک تکه پارچه سفید هم روی صورت او انداخته بود پیدا شد، در این مدت کوتاه آب بالا آمده و تا زانوهایش رسیده بود، طاهره خانم تلاش می کرد که خود را به رودخانه که معصومه و دیگران در آن سویس به انتظار ایستاده بودند برساند. راه، سر بالایی و گلی و لغزنده بود، دو قدم که بر می داشت یک قدم به عقب لیز می خورد، کشمکشی بی صدا میان طاهره خانم و سیل در گرفته بود. طاهره خانم با تمام قوایی که در پاهایش داشت می کوشید خود را به لب رودخانه برساند.

دل توی دل معصومه نمانده بود، هزار فکر و خیال وحشتناک به سرعت از ذهنش می گذشت: اگر طاهره خانم نتواند این سر بالایی تند و لغزان را با بچه بغل طی کند چه؟ اگر نتواند بچه را سالم به این طرف برساند جواب پدرش را چه بدهم.

طاهره خانم نفس زنان و با سختی سر بالایی را طی می کرد، راه گویی تمامی نداشت. تمام کوشش او این بود که بچه را به لب رودخانه برساند و از آب عبور دهد و به دست مادرش بسپارد.

دقایق به کندی می گذشت، جمعیت هم در کنار معصومه، نگران و ساکت طاهره خانم را

نگاه می کردند، همه بهت زده و ساکت ایستاده بودند. جز صدای باران شدید و غرش سیل چیزی به گوش نمی رسید. طاهره خانم بچه در بغل با سیل کلنجار می رفت و به سختی خود و بچه را بالا می کشید.

سرانجام به لب رودخانه رسید، بی درنگ در حالی که قنداق بچه را بالا گرفته بود به آب زد. معصومه تمام قوایش را در دو دستش جمع کرده و به طرف طاهره خانم که به سوی او می آمد دراز کرد. طاهره خانم با تمام نیروی خود تلاش می کرد که به سیل فائق آید. به کندی عرض رودخانه را طی کرد، به یک قدمی معصومه که رسید قنداق را به طرف او دراز کرد و گفت: بگیر.

معصومه قنداق را قاپید و خود و بچه را عقب کشید. در همین لحظه تنه درخت شکسته ای از راه رسید و طاهره خانم را در غلطاند! فریادی از جمعیت بلند شد ولی کاری از دست کسی ساخته نبود. به چشم بهم زدنی سیل طاهره خانم را به کام خود کشید و دیگر کسی او را ندید.

روز بعد که حاج احمد آقا از اصفهان برگشت وقتی زن و دخترش اشک ریزان ماجرای دیروز را برایش تعریف کردند سرش را پائین انداخت و لحظاتی طولانی به فکر فرو رفت. بعد سرش را بلند کرد و به زن و دخترش که با چشمان اشک آلود و غمگین آنجا ایستاده بودند، نگاه کرد.

آیا آنقدر انصاف داشت که بگوید: این زن عجب درسی به ما داد، حیف که او را درست نشناختم؟ ■

معلم خانه دانش در مشهد

در مجلهٔ **نجم باختر** که به همت دکتر ضیاء بغدادی به زبان‌های انگلیسی و فارسی در امریکا منتشر می‌شد، در سال ۱۹۱۲ میلادی چنین نوشته شد:

«هر کس بر حال مشهد اطلاع دارد می‌داند که تبدل الارض غیر الارض امکان نداشت تا دو سنه قبل در محلی چهار نفر بهائی جمع شدند که هر گاه [روحانیون] مطلع می‌شدند همه نوع اسباب فساد موجود بود و حال امنیت به درجه‌ای رسیده است که «معلم‌خانه» باز کردیم از این پی برید که چقدر {کشور} ترقی کرده است. مشهد و در ۶ قوس در همان معلم‌خانه جشن گرفتیم و اطفال را امتحان کرده سرودهای خوب تعنی شد، ناظم این معلم‌خانه جناب آقا میرزا هدایت‌الله خان. امضا احمد بن نبیل قائنی».

آقای میثاق معانی طی مشروحه‌ای یادآور شده‌اند که میرزا هدایت‌الله خان زندی مورد اشاره پدر بزرگ مادری ایشان بوده و در سال ۱۸۸۰ میلادی در شیراز متولد شده و در سال ۱۹۰۰ به مشهد آمده و به وسیلهٔ مبلغ شهیر جناب نیر به شرف ایمان به ظهور جدید مشرف گردیده. حضرت مولی‌الوری در لوحی خطاب به جناب نیر مرقوم فرموده‌اند
«نیرا، نوری برافشان و ندایی برانگیز...

جناب هدایت را هدایت نمودی و از حسیض غفلت بربودی...» ایشان از مأموران محترم ادارهٔ ایالتی مالیات خراسان بودند و ذوق و طبع شعر داشتند از همین رو حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخارشان می‌فرمایند:

«ای طوطی شکرشکن مخمس بلینغ در این انجمن تلاوت گردید نغمهٔ بلبل معانی بود و آته حمامه ملکوتی...».

میرزا هدایت‌الله خان در سال ۱۹۱۲ م (۱۹۱۰ صحیح‌تر به نظر می‌رسد) با همکاری جناب فاضل قائنی به تأسیس شعبهٔ مدرسهٔ تربیت در مشهد همت گماشتند، حضرت عبدالبهاء در نتیجهٔ این اقدام خیر در لوحی به افتخار ایشان می‌فرمایند:

«ای ثابتان بر پیمان، خبر و بشارت تأسیس معلم‌خانهٔ اطفال ذکور و معلم‌خانهٔ اطفال اناث که به همت جناب میرزا هدایت‌الله خان تأسیس گردید سبب سرور گردید... اعانه به جهت معلم‌خانه در جوف است و خواهش قبول است و جناب بهادری که خواسته‌اند از قبل عبدالبهاء اعانه تقدیم نمایند آن اعانه را نیز قبول نمایید و علیکم البهاء الابهی، عبدالبهاء عباس».

میرزا هدایت‌الله خان در سال ۱۹۱۸ به

ملکوت ابهی' صعود نمود و مناجات ذیل از قلم حضرت مولی الوری' به اعزاز ایشان صادر گردید:

«ای خداوند منان. بنده آستان هدایت الله خان از این جهان به جهان پنهان شتافت در آیام زندگانی از هر آلودگی پاک و مبرا و طیب و طاهر و روشن و باهر، به خدمت قائم، بر میثاق ثابت بود، در ملکوت ابهات وارد و به ملاً اعلی' مؤانس فرما، علو درجات بخش و سمو مقامات. شادمان فرما. در افق تقدیس نجم ساطع کن و در انجمن بالا شمع لامع فرما ع ع».

میرزا هدایت الله خان پدر بزرگ مادری جنابان فیض الله، هوشنگ، منوچهر، فیروز، داریوش، هدایت و میثاق معانی بوده اند. در زمان حیاتشان الواحی از قلم مرکز میثاق به افتخار ایشان شرف صدور یافت از جمله این لوح ملیح:

«بواسطه جناب آقا اطهر، مشهد جناب آقا میرزا هدایت الله علیه بهاء الله ابهی' هو الله، ای سرمست جام پیمان الست، جناب آقا اطهر ستایش از انجذاب جان و دل آن سر حلقه عاشقان نموده که شب و روز چون آتشکده شعله افروز است. البته باید چنین باشی و رخ را به نار موسی' و نور ملاً اعلی' و شعله شجره انیسا، لمعه طور سینا بر افروزی تا آن اقلیم روشن گردد و آن کشور منور شود و آن دشت و صحرا گلزار و گلشن گردد و البهاء علیک ع ع»
عکسی از ایشان در اینجا ملاحظه می شود. نامه ای از مدیر مدرسه مورد بحث و معلمین

مدرسه در دست است که حضور حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه گزارش داده اند که:

«از تفضلات حضرت بهاء الله روح من فی الملکوت لتراب مقدّم احبائه الفدا امتحان اطفال شعبه مدرسه تربیت با کمال خوشی و راحتی داده شد و به تأییدات الهی مایه روسفیدی گردید و این ذره فانی و معلمین مدرسه از تأییدات غیبیه نهایت تشکر حاصل است».

حضرت عبدالبهاء در زیر همان گزارش به خط مبارک مرقوم فرموده اند:

«ای ارکان شعبه تربیت، الحمد لله به این موهبت مفتخرید و به این خدمت مؤید. هر نفس مبارک که به چنین عنایتی موفق باید هر دم به شکرانه اسم اعظم همدم گردد که به چنین الطافی تخصیص یافته که به تربیت نورسیدگان باغ الهی پرداخته. ای کاش عبدالبهاء را نیز از این موهبت بهره و نصیب بود آن یختص برحمته من یشاء. باری بی نهایت از شما راضی و مسرورم لهذا به خط خوش در ذیل نامه شما تشکر می نگارم».

پیام بهائی: بی گمان این افتخار بزرگی برای خاندان متصاعد الی الله جناب هدایت الله زندی است که مشمول بیان مبارک: "از شما راضی و مسرورم" واقع شده است، از این موهبت امری اعظم متصور نیست. جناب میثاق معانی در پایان نامه خود از جمیع دوستان عزیز بهائی تمنا نموده اند که اگر اطلاعات بیشتری درباره سرانجام مدرسه بهائی مشهد دارند توسط مجله برای ایشان ارسال گردد. ■

ممودی و از

نتی مالیات
ر د شتند از
سوحی به

سبع در این
معنی بود و

۱۹۱۲ م
همکاری
مدرسه
حضرت
سوحی به

رت تأسیس
حوزه اطفال
هدایت الله
ور گردید...
رف است و
بهادری که
نامه تقدیم
بد و علیکم

۱۹۱۸ به

شماره ۲۹۴

دیانت بهائی در بین بومی های استرالیا

خسرو آزدگان

ظهور مبارک حضرت بهاء الله برای اهل عالم بوده و کلیه نژادها و ملل عالم را در برمی گیرد. حضرت عبدالبهاء ارواحنا لثرابه الفدا تأکید بر تبلیغ بومی های هر کشور و وارد نمودن آنها در ظل دیانت بهائی نموده اند و به فرموده



حاصل نموده، آنان را با الواح و آثار امری آشنا سازند. یکی از اعضای این لجنه دختر خانمی به نام بتی اندرسن Betty Anderson (عکس مقابل) از بومی ها بود که در سال ۱۹۵۱ به امر مبارک اقبال نموده بود.

مبارک، امرالله وسیله ای برای تحرک و برانگیختن آنان و بالنتیجه پیشرفتشان در جامعه خواهد بود. از نامه هایی که از طرف حضرت ولی امرالله به محفل ملی استرالیا و بعضی احبای آن سامان مرقوم شده، به این مطلب یعنی معرفی امر به بومی های استرالیا اشاره گردیده و حضرتشان قدم به قدم محفل ملی و احبای را در این زمینه هدایت و تشویق فرموده، نحوه تبلیغ آنها را یادآور گشته اند.^۱ تا قبل از سال های ۱۹۵۰ تماس بین احبای و بومی ها، که آنان را ابوریجین Aborigènes می نامند، بسیار کم بود.

در ماه ژوئن سال ۱۹۵۶ محفل ملی استرالیا به دستور هیکل مبارک حضرت ولی امرالله لجنه مخصوصی تشکیل می شود، تا با بومی های دو کشور استرالیا و نیوزیلند تماس

این لجنه در بولتن ملی بهائی استرالیا از احبای تقاضا نمود، به نقاطی که در جوار جوامع بومی قرار دارند، مهاجرت کنند. ضمناً به احبای توصیه نمود که نخست بدون اینکه ذکری از دیانت بهائی به میان آورند، با عمل و ابراز محبت واقعی با آنان برخورد داشته باشند، زیرا وقتی جلب محبت شدند، می توان به راحتی درباره امر با آنان مذاکره نمود. بعضی احبای در گوشه و کنار استرالیا، چه قبل و چه بعد از تشکیل لجنه مخصوص بومی ها، باب مراوده و دوستی را با آنان باز کرده بودند و این تلاش ها بالاخره کم کم به ثمر رسید.

اولین بومی بهائی در استرالیا

محفل ملی استرالیا در کانونشن سال ۱۹۶۰ گزارش مبسوطی از فعالیت های یاران



بین بومی‌ها به کانونشن ملی ارائه داد. نتیجه این فعالیت‌ها اقبال آقای Ephraim Tripp اولین مرد بومی بود که در سال ۱۹۶۰ در آن ناحیه اتفاق افتاد و یک سال بعد خانواده او نیز در ظل امر درآمدند. اقبال او و خانواده‌اش به امر مبارک در آن، زمان اتفاق بسیار جالب و دلگرم کننده‌ای بود.

در پی این موفقیت و راهنمایی‌های لجنه ملی بومی‌ها، فعالیت‌های تبلیغی احباء در جوامع بومی شدت یافت و جلساتی در این فواصل تشکیل شد که برای اولین بار تعداد کثیری از بومی‌ها در آن جلسات شرکت نمودند. در یکی از همین جلسات بود که ایادی امرالله جناب کالیس فدرستون فیلم کنفرانس دهلی را نمایش دادند.

در ژوئن ۱۹۶۱ آقای فرد موری Fred Murray در ناحیه Renmark به امر مبارک اقبال نمود. او اولین بومی خالص است که در استرالیا به دیانت بهائی اقبال نموده. مشارالیه متولد سال ۱۸۸۴ میلادی بود و با اینکه از سواد بهره‌ای نداشت، تحقق عقاید بومی‌ها را مبنی بر اینکه Mumina (آفریدگار) معلم روحانی و احکام و قوانین برای بندگانش خواهد فرستاد، تعالیم حضرت بهاءالله را دریافت و مؤمن شد.

حضرت امة البهاء روحیه خانم وقتی در سپتامبر ۱۹۶۱ از استرالیای جنوبی بازدید فرمودند، با فرد موری ملاقات نمودند. مشارالیه در سال ۱۹۶۲ ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر را در مسافرتی که به نواحی بومی‌ها نمودند، همراهی کرد. در سال ۱۹۶۳ کنگره جهانی در لندن تشکیل شد و برای شرکت در آن کنگره

به انگلستان مسافرت نمود. در روز چهارم کنگره، نطق کوتاهی ایراد کرد و اظهار داشت: «آری دوستان عزیز! خوشحالم که نژادهای گوناگون مانند گل‌های رنگارنگ را در این جمع می‌بینم. حضرت بهاءالله زندگی خوبی به من عطا فرموده و در قلبم احساس مسرت و نشاط می‌نمایم»^۲.

در حقیقت می‌توان گفت که در ابتدای فعالیت‌های تبلیغی بومی‌ها، استرالیای جنوبی به صورت یکی از فعال‌ترین مناطق درآمدی بود، به طوری که در سال ۱۹۶۲ تقریباً تمام بومی‌ها در آن ایالت از امر مبارک اطلاع یافته بودند و اینک لازم بود که احباء هرچه بیشتر با آنان ارتباط و دوستی برقرار نمایند.

در سال ۱۹۵۹ ایادی امرالله جناب اینوک اولین‌گیا به استرالیا مسافرت نموده، در معیت ایادی امرالله کالیس فدرستون به بسیاری از نقاط بومی‌ها مسافرت نمودند.

تبلیغ بومی‌ها در استرالیای جنوبی

دامنه تبلیغ بومی‌ها به همه ایالات استرالیا توسعه یافت و محفل ملی توجه خاصی به این موضوع معطوف نمود. استرالیای جنوبی به صورت یکی از مراکز مهم تبلیغ بومی‌ها درآمد. در ماه ژوئن ۱۹۶۱ محفل ملی استرالیا لجنه تبلیغ بومی‌ها را به این ایالت منتقل نمود و اعضای جدیدی برای آن انتخاب کرد. نیروی محرکه فعالیت‌های تبلیغی جهت بومی‌ها، چه در استرالیا و چه در نیوزیلند، رقائمی بود که از ارض اقدس می‌رسید و از این طریق محافل و احباء تشویق و راهنمایی می‌شدند. اما همانطور



آقای Fred Murrey نخستین بومی خالص که به امر مبارک اقبال کرد در حضور حضرت روحیه خانم در کنگره لندن، ۱۹۶۳

که گفته شد حضرت ولی امرالله قدم به قدم، راه و روش صحیح تبلیغ بومی ها را در ده ها رقائم خود توضیح و یادآوری فرموده اند که از ذکر جزئیات آن صرف نظر می شود. حضرتشان تبلیغ ایشان را در تقلیب اخلاق عمومی کشور نیز مؤثر می دانستند. همچنین تأکیدشان بر این بود که به جای سعی در تغییر دادن نحوه زندگی شان توجه و علاقمندی به عقاید و رسوم آنها نشان داده شود. یکی

دیگر از نکات مندرج در این رقائم ازدیاد تعداد محافل روحانی و عضویت بومی ها در آنها بود.

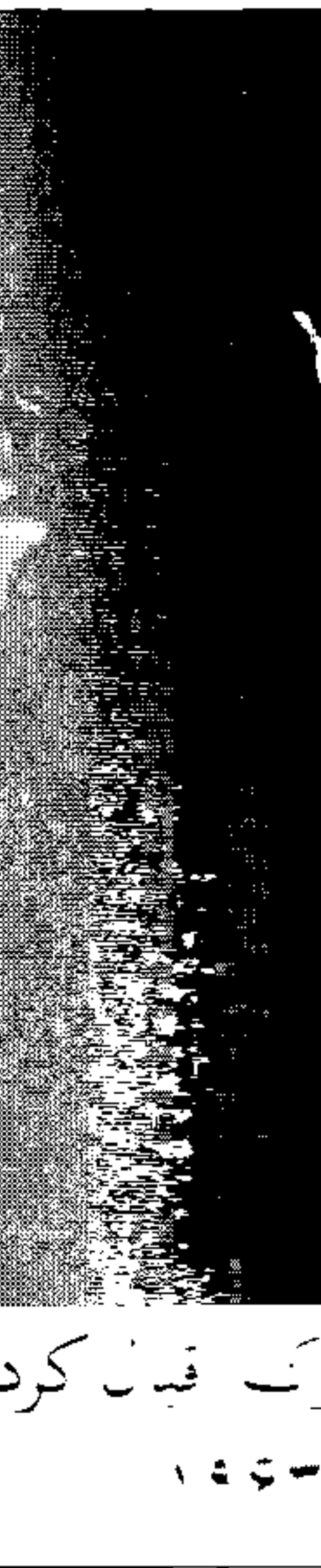
بر اساس همین راهنمایی ها و توجهات حضرتش بود که کم کم احباء در گوشه و کنار استرالیا از جمله سیدنی، کانبرا و بریزبن و سایر نقاط، دوستی بسیار نزدیک و صمیمانه ای با پاره ای از بومی ها برقرار نموده و آنها را با امر مبارک آشنا ساختند.

حضرت امة البهاء

و اقبال بومی ها به امر مبارک

در سال ۱۹۶۱ حضرت امة البهاء روحیه خانم به استرالیا مسافرت فرموده، به نمایندگی حضرات ایادی در مراسم افتتاح مشرق الاذکار سیدنی شرکت نمودند. حضرت حرم در موقع اقامت در سیدنی اظهار علاقه فرمودند که با بومی ها ملاقات نموده، شبی را با یک

خانواده بومی بسر برند. لذا لجنة، محل استقرار دولتی بومی ها در Mc Clay را در نظر گرفت و از مقامات دولتی مربوطه تقاضای صدور اجازه کرد، ولی متأسفانه اجازه داده نشد. باید توجه داشت که بازدید از محل هایی که دولت بومی ها را در آنجا اسکان داده، نیاز به کسب اجازه داشته و دارد. بدین سبب حضرت حرم در منزل آقا و خانم جان و آیرین بینگاپور John Irene Bingapor & اقامت فرمودند. سپس به شهر کوچکی به نام Nerrung که در نزدیکی محل استقرار بومی ها در Mc Clay است، تشریف بردند. بومی ها از شهرهای دور و نزدیک برای ملاقات با ایشان آمدند، حتی یک خانواده به نام جف و ادی کارتر Jeff & Edie Carter با هفت فرزند خود بیش از ۲۰۰ کیلومتر راه را طی کردند تا به ملاقات خانم فائز شوند. این خانواده چند ماه بعد به امر مبارک اقبال نمودند و آقا و خانم بینگاپور که حضرت خانم



یک قبل کرد
۱۴۵۳

محل استقرار
در گرفت و از
مسئور اجازه
باید توجه
کنند دولت
باید کسب
حضرت حرم
سگ پیر John
سیس به شهر
یکی محل
ت. تشریف
ردیک برای
خانواده به
Jeff & با
نیومتر راه را
تر شوند. این
رک اقبال
حضرت خانم

در منزلشان اقامت فرموده بودند، ۱۸ ماه بعد در ظل امر درآمدند و بعضی دیگر از بومی ها نیز که با حضرت خانم ملاقات نموده بودند، بعداً مؤمن شدند.

تبلیغ بومی ها در ایالت ویکتوریا

در اوایل سال ۱۹۶۲ یکی از بومی ها به نام رود البرتس Rod Alberts به امر مبارک مؤمن گردید. در فوریه همان سال ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر به ایالت ویکتوریا مسافرت فرموده، در جلسات مخصوصی که برای بومی ها ترتیب داده شده بود، بیاناتی ایراد نمودند.

طبق راپرت لجنه ملی بومی ها به محفل ملی، در سال ۱۹۶۲ تا دسامبر آن سال ۱۳ بهائی بومی در ایالت ویکتوریا وجود داشته که بعضی از آنها متعلق به قبایل مختلف بوده اند. این ایالت همیشه یکی از نقاط فعال تبلیغ بومی ها بوده است و تعداد زیادی در این ایالت به امر مبارک اقبال نموده اند. باید توجه داشت که اصولاً در استرالیا از جمله در استرالیای غربی، کلیساها نفوذ شدیدی بر روی بومی ها و حتی مقامات دولتی که مسئول امور بومی ها هستند، داشته و بدین سبب از هرگونه فعالیت احبّاء برای تماس با آنها مخالفت کرده، حتی از ارسال نوشته های بهائی برای آنها و اطفالشان جلوگیری می نمودند. در سال ۱۹۶۱ وقتی ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر همراه آقای هوارد هاردوود به Point Mc Clay یعنی همان جایی که به حضرت خانم اجازه ورود داده نشد تشریف بردند، از ایشان خواسته شد که فوراً آنجا را ترک کنند.

در سال ۱۹۶۳ دولت استرالیای غربی هرگونه اختیارات مربوط به امور بومی ها را رأساً در دست گرفت و در نتیجه نفوذ کلیساها تقلیل یافت. در طی سال های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۲ تعداد بومی های بهائی در استرالیای غربی از ۵ نفر به ۱۰ نفر رسید. کم کم تعداد بومی های مؤمن به امر مبارک در نقاط مختلف استرالیا اضافه گردید. به طوری که در سال ۱۹۶۳ تعداد ۱۹ نفر به دیانت بهائی پیوسته بودند که در ۶ نقطه استقرار داشتند و بعضی از آنها در محافل روحانی از جمله محفل روحانی ملبورن و نیوکاسل عضویت داشتند. اولین کنفرانس تبلیغی بومی ها در همین سال در Murray Bridge انعقاد یافت و این موفقیتی جالب توجه بود.

نکته قابل ذکر این است که اولاً تبلیغ بومی ها به علت فرهنگ، آداب و شرایط اجتماعی آنها بسیار مشکل و آهسته است. دوم اینکه اکثراً به مشروبات الکلی، دخانیات و احیاناً مواد مخدر معتاد می باشند که در نتیجه اعمال خلاف و ناپسند از آنها سر می زند و دچار مشکلات و زندان و درگیری با قانون می شوند. چه بسیار که از والدین واقعی خود اطلاعی ندارند و در نتیجه پس از اقبال به امر مبارک در موقع ازدواج شناخت پدر و مادر واقعی و کسب رضایت از آنها دچار مشکلات می شود. بعضی اوقات ممکن است پاره ای از آنها پس از ایمان به امر مبارک نیز چون در امر عمیق نشده اند، مبادرت به کارهای خلاف نمایند. اما چه بسیار که خلق جدید شده و به کلی عادات مضره قبل را رها می نمایند. نمونه

آن راپرت سال ۱۹۶۳ لجنه ملی تبلیغ بومی‌ها به محفل ملی استرالیا است که در آن یادآور شده‌اند که مقامات اداره امور بومی‌ها از تغییرات شگفت‌انگیزی که در رفتار بومی‌های بهائی حاصل شده، متعجب شده، شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته‌اند.



آقای Phillip Obah دوّمین بومی استرالیا که در سال ۲۰۰۰ به عضویت محفل ملی استرالیا درآمد.

مبارزه و مخالفت کلیساها

با فعالیت‌های تبلیغی محافل و احباء در مورد بومی‌ها ادامه داشت. از جمله در قسمت شمال استرالیا، کلاس‌های سوادآموزی برای بزرگسالان بومی هفته‌ای دوبار ترتیب داده شد. این فعالیت نظر کلیساها را جلب کرد و از شرکت‌کنندگان خواستند که در این کلاس‌ها شرکت نمایند. لکن علیرغم این مخالفت‌ها، احباء کماکان به فعالیت‌های تبلیغی خود ادامه داده و نتایج درخشانی به دست آوردند.

با گذشت زمان محافل و احباء در فعالیت‌های بومی‌ها فعال‌تر شده و به موازات آن موفقیت‌های شایانی به دست آمد. در بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ شانزده نفر بومی جدید به امر مبارک اقبال کردند. جمعی از احباء به نقاط تجمع بومی‌ها مهاجرت نموده، با آنها باب دوستی و مراوده باز نمودند و حاصل آن فعالیت‌ها و مهاجرت‌ها اقبال جمع کثیری از آنها به دیانت بهائی گردید. در پی تشکیل جلسه‌ای با سران و بزرگان بومی‌ها در ناحیه Carnarvon آقای هربرت پارکر Herbert Parker که از رهبران مهم بومی‌ها بود، در همان

سال در ظلّ امر درآمد و در پی آن تعداد زیادی از بومی‌ها بالغ بر یک صد نفر به دیانت بهائی اقبال نمودند. نظیر این موفقیت‌ها در شمال ایالت کوئینزلند نیز به دست آمد.

در حال حاضر به موجب آخرین آمار محفل ملی استرالیا، تعداد ۵۰۰ نفر بهائی بومی در استرالیا وجود دارد که بیشترین

آنها در کوئینزلند و سپس در استرالیای غربی استقرار دارند و البته در همه ایالات استرالیا نیز به فضل و عنایت جمال مبارک تعداد زیادی بومی بهائی به خدمت قائمند. در پاره‌ای نقاط تعدادی از بومی‌ها در محافل روحانی و یا جمعیت‌های بهائی، به خصوص محفل روحانی Torres Shire شرکت و عضویت دارند.^۳ با شور و نشاطی که در احباء برای تبلیغ بومی‌های استرالیا به وجود آمده، امید است که دامنه فعالیت‌ها گسترده‌تر شود و تعداد خیلی بیشتری از آنان در ظلّ امر درآیند و به فرموده حضرت ولیّ امرالله اثرات نیکویی نه فقط بر روی اخلاق و رفتار آنان، بلکه بر حیات جامعه و کشورشان باقی گذارد. ■

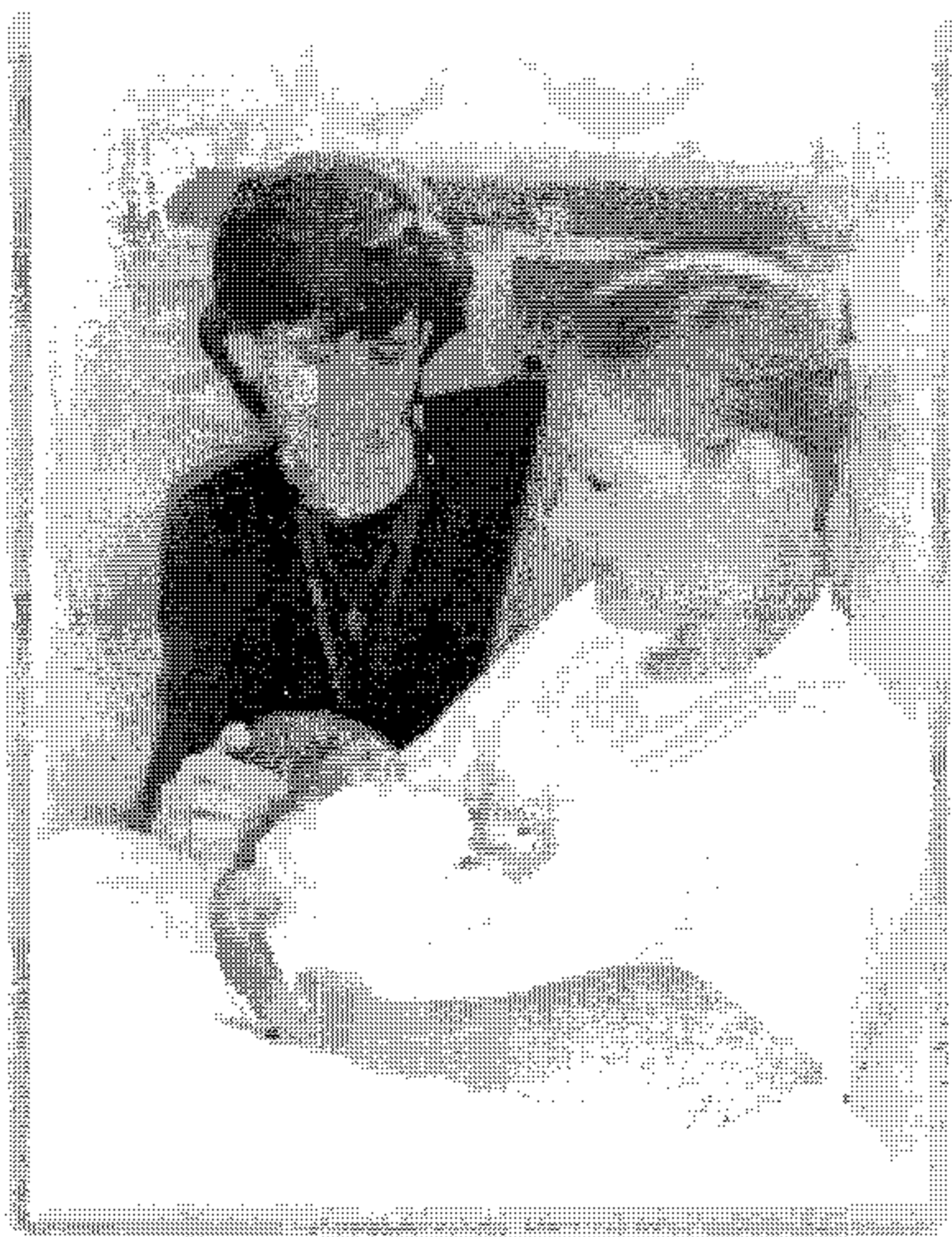
یادداشت‌ها

۱- برای تهیه این مقاله عمدتاً از یادداشت‌های آقای گراهام هاسل، وقایع‌نگار و محقق بهائی استرالیا که در اختیار این جانب گذاردند، استفاده شده و از سایر منابع نیز که در دسترس بوده، استفاده گردیده است.

۲- عالم بهائی، ج ۱۴، ص ۷۱.۳- همان آمار.

روز مادر

کاوشگر



زهرا
که نه
فقط

افتخار دختری پیامبر و همسری علی امیر
المؤمنین را داشت بلکه مادر دوتن از ائمه
یعنی حضرت امام حسن و امام حسین بود، با
احترام و تکریم خاص یاد می کنند.

مادری البته یک موهبت الهی است ولی
نصوص مبارکه در این ظهور اعظم گواه آن
است که باید زن بکوشد تا اهلیت این مقام
شریف یعنی مادری را حاصل کند.

در آثار حضرت عبدالبهاء تأکید شده است
که مادران باید خود از تعلیم و تربیت کافی بهره
گیرند تا مریان شایسته ای برای اطفال خویش
شوند:

«دختر بی تعلیم و تربیت چون مادر گردد
سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم
تربیت اطفالی کثیر شود»

مادری وظیفه ای است که باید شایستگی آن را
احراز کرد و مادران البته باید از معلومات کافی
در باره تربیت جسمانی و روحانی اطفال
برخوردار باشند و اطفال را در مسیر صحیح
هدایت کنند. وقتی در سفر غرب حضرت

جامعه آمریکا در سال ۱۹۱۲ یعنی همان
سالی که حضرت عبدالبهاء در آن صفحات
تشریف داشتند تصمیم گرفت که روزی را برای
بزرگداشت مادران تعیین کند و قرعه این فال به
روز نهم ماه می افتاد. در برخی کشورهای دیگر
غرب روز متفاوتی را به تجلیل مادران
اختصاص داده اند. آنچه مهم است وقت روز
مادر نیست؛ فرصتی است که برای سپاسگزاری
به درگاه مادران مغتنم باید شمرد، مادرانی که
همواره ادامه دهنده و نگهدارنده حیات
بوده اند. در آئین مسیحایی مقام خاصی برای
حضرت مریم مادر حضرت مسیح قائل شده اند
به طوری که اکثر مسیحیان برای نیایش و بیان
حاجت و دعا نه فقط به حضرت مسیح توجه
می کنند بلکه مادر آن حضرت را نیز منظور نظر
می دارند و یکی از جشن های مهم که هم
کاتولیک و هم ارتدکس برگزار می کند جشن
بشارت فرشته خداست به مریم عذرا که به
زودی صاحب فرزندی خواهد شد هر چند که
ارتباط با مردی نداشته است. (رک. انجیل لوقا،
باب اول، آیات ۲۶-۳۵).

در اسلام هم گفته شده است که بهشت زیر
پای مادران است و مسلمانان از حضرت فاطمه

و شریعی
بی حد باغ
ست بهائی
بیرین
ن پالت
میر
سبب آخرین
تعداد
سوی در
بیشترین
دی غریبی
سبب نیز
نایب
دی نطق
سی وی
محفل
ت در
دی تبیغ
ست
حیبی
نموده
فقط بر
ت جمعه
دی آقی
سریه که
تسه و از
ده گردیده
ن

عبدالبهاء پس از نوازش اطفال و امر به تربیت صحیح آنها فرمودند:

«به تربیت الهیه تربیت شوند نه مثل آن که حالا مادران از بدایت عمر به پسران می‌گویند باید اهل ثروت شوید، میلیونر گردید جز این ادکار دیگر ندارند. هیچ نمی‌گویند صادق و امین باشید خدمت به عالم انسانی کنید، تربیت روحانی سبب صیانت وجود و اعتلال در امور است»

اما دربارهٔ حصول آمادگی برای ایفای وظیفهٔ مقدس مادری بیانی را از حضرت مولی‌الوری^۱ باید نقل کرد. در یکی از مکاتیب مبارک ضمن تأکید در لزوم و اهمیت تربیت دختران فرموده‌اند که چه اموری را باید به آنها تعلیم کرد:

«تا این بنات در حصن کمالات و حجر حسن اخلاق تربیت شده وقتی که امهات [مادران] گردند اطفال خویش را به احسن آداب و اخلاق از صغرسن تربیت نمایند حتی آنچه سبب صحت بدن و قوت بنیه و صیانت اطفال از عروض امراض است تحصیل نمایند»

تأثیر شدید مادران در اطفال از اینجا معلوم می‌شود که به فرمودهٔ حضرت عبدالبهاء: «اگر امهات [مادران] مؤمنانند اطفال نیز مؤمن شوند ولو پدر منکر باشد» در مورد مادران ضمن یادآوری آنکه: «اول مربی و اول معلم امهاتند» مرقوم فرموده‌اند که:

«فی الحقیقه مؤسس سعادت و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت و درایت و دیانت اطفالند»

وقتی مادران به چنین مرتبه‌ای از ایفای وظائف تربیتی خود نائل شوند مشمول این بیان مبارک می‌گردند که:

«در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود»



در دنیایی که بیش از پیش، لا اقل در جهان غرب، زنان به دنبال فعالیت اقتصادی و طالب حضور در جامعه هستند- و این البته حق آنان است- و حتی برخی تجرد یا امتناع از مادر شدن را به خاطر موفقیت شغلی اختیار کرده‌اند، تجلیل از مقام مادر اهمیت و لزوم بیشتری حاصل نموده و از سویی دیگر تعیین و تخصیص روزی به مادران، وظیفه‌ای بردوش جامعه و اولیای امور می‌نهد که زنان را در بزرگ کردن فرزندان خود در شرایط مطلوب صوری و معنوی یاری کنند.

وقتی شنیده می‌شود که در کشوری پیشرفته چون فرانسه حدود یک میلیون کودک در فقر به سر می‌برند آن وقت غفلتی که در مورد خانواده‌ها و خصوصاً مادران شده یعنی کسانی که به واقع مربیان نخستین اطفال هستند بیشتر توجه ما را به خود جلب می‌کند.

بسیار فراوانند زنانی که نه در طلب ثروت یا رفاه بیشتر بلکه به علت ضروریات امرار معاش مجبور به کار هستند و تهیهٔ امکاناتی برای آن که کودکان خردسال خود را ساعاتی چند به مهد کودکان یا به خانواده‌ای ذی صلاحیت بسپرنند لزوماً مطرح می‌شود. ■

هر لحظه به یاد تو

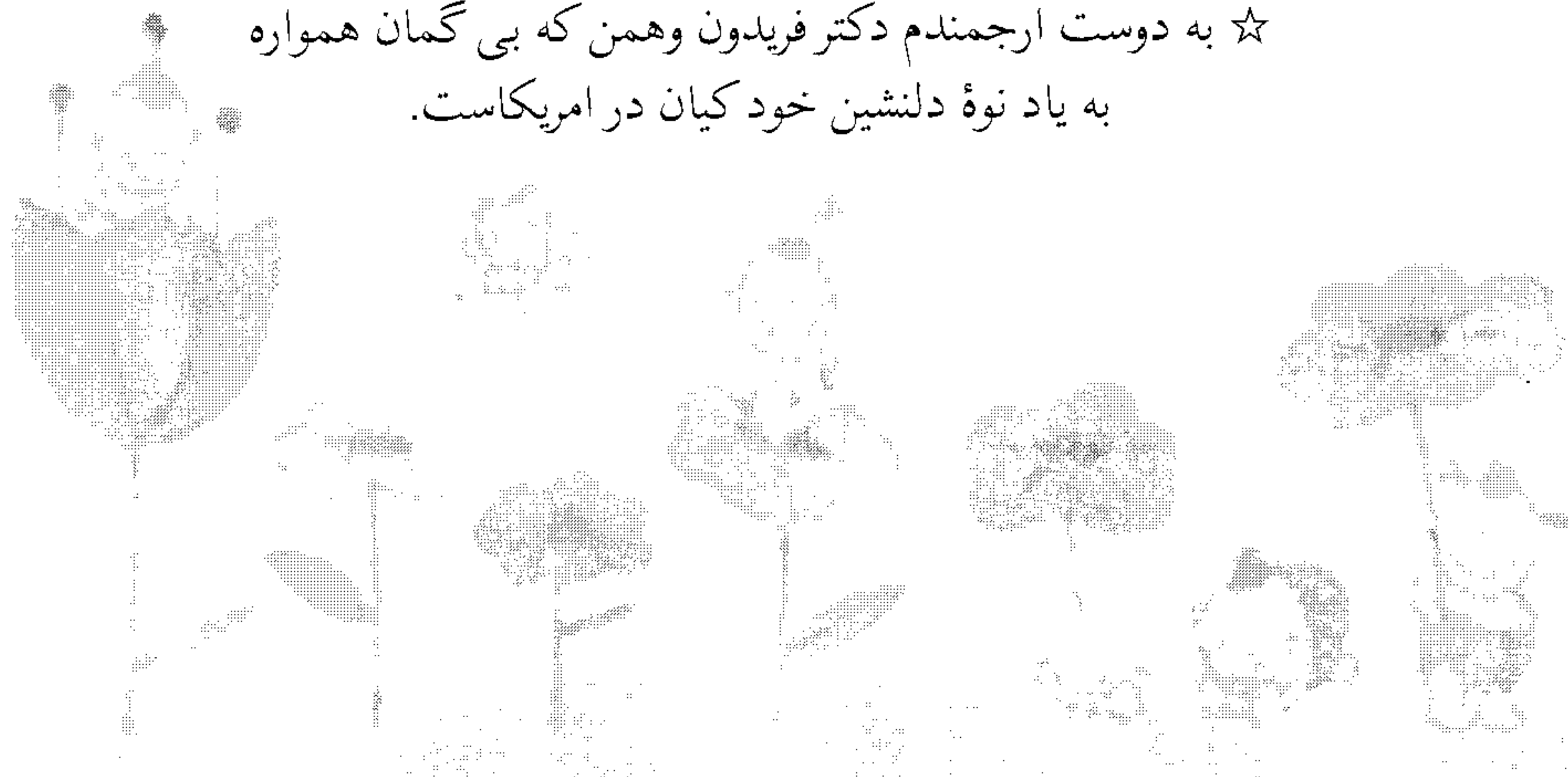
اثر همکار پیام بهائی ☆

هر لحظه کنم یاد تو ای کودک دل‌بند
آنقدر عزیزی که جهان را و جان را
لبخند تو شیرین تر از آنست که صد گل
یک حرف و دو حرف از لب تو بس مزه دارد
بازوی ظریف تو چو برگردنم آویخت
چون میوه که بر شاخه فرسوده نشیند
آیا رسد آن روز که با هم بنشینیم
از مدرسه و عشق تو گوئی سخن و من
با هم به تماشای گلزار بگرییم
از قهقهه ماهمه مرغان بخروشند
از درگه محبوب جز این نیست تمنی
هر روز به شادابی و نزهت بفرزاید

از لذت آن درد من آب شود قند
در پای تو ایثار کنم راضی و خرسند
آن عشوه و آن جلوه و آن جذبه توانند
گفتی غسل تازه همی ریزد از آوند
گفتم که نخواهم دگر آزادی از این بند
تو حاصل عمر منی ای زاده فرزند
صد قصه بگویم بسی نکته و ترفند
از تجربه خویش بر آرم جگم و پند
با دست تو سازیم ز گلها سبزی چند
وز شادی ما غنچه بر آید به شکر خند
کان سبزه نو خیز شود شاخ برومند
در پرتو الطاف و فیوضات خداوند

تا سایه به گیتی فکند چون شجر قدس
تا در همه آفاق به انگشت نمایند

☆ به دوست ارجمندم دکتر فریدون وهمن که بی گمان همواره
به یاد نوه دلنشین خود کیان در امریکا است.



ز ایفای
این بیان
عبادت
کمال
سزانتوان

قل در
تصادی و
نبته حق
ع از مادر
کرده اند،
بیشتری
تعیین و
بر دوش
در بزرگ
صوری و

پیشرفته
در فقر
در مورد
کسانی
بیشتر

ثروت یا
معاش
بری آن
چند به
سلاحیت

شرح حال جناب حیم اسحق ابرار

عنایت الله صادقیان

خانواده اش روی پشت بام خانه خوابیده بودند، افراد متعصب خانه اش را آتش زدند. با مشاهده شعله های آتش ایشان از راه پشت بام ها فرار کردند و خود را به یک کنیسه کلیمی که در آن نزدیکی قرار داشت، رساندند. احبای کرمانشاه از این واقعه با خبر شدند و به کمک آنان شتافتند.

چندی بعد به دستور معاون الملک حاکم جبار کرمانشاه مظالم متعددی به احبای آن شهر وارد گردید. از جمله به دستور وی جناب ابرار را به زندان انداختند و زنجیر به گردنش گذاشتند. شرایط زندان بسیار سخت و هوای کرمانشاه در زمستان بسیار سرد بود. جناب ابرار بایستی روی زمینی پوشیده از گل و لای می خوابیدند. هر نیمه شب مأموران حاکم با سطل های پر آب به زندان می رفتند و به ایشان تکلیف تبری از امر می کردند، و وقتی ایشان قبول نمی کردند سطل های آب را به روی ایشان خالی می کردند. هوا به قدری سرد بود که آب روی بدن ایشان یخ می زد تا روز بعد کم کم یخ ها آب می شد. مقارن آن ایام جناب موسی بنانی

جناب حیم اسحق ابرار از احبای ممتحن و ستم دیده یهودی نژاد در دوره میثاق در سال ۱۲۴۷ شمسی در کرمانشاه در یک خانواده معتبر و متمکن متولد شد. وی مورد احترام مردم و بخصوص کلیمیان کرمانشاه بود. جناب ابرار در سن ۲۷ سالگی به امر الله مؤمن شد و به خاطر ایمان به امر جدید صدمات و مشقات فراوان دید که همه را با استقامت تمام تحمل کرد.

ایشان پس از ایمان به امر بهائی در تمام سنین عمر در کرمانشاه و همدان فکر و ذکرش تبلیغ امر الله و اجرای دستورات و اوامر الهیه بود. منزلش همیشه محل اجتماع احباء و طالبان حقیقت بود و جلسات تبلیغی مرتباً در آنجا دایر می شد. به علت انس و الفت با آثار جمال مبارک نام خانوادگی خود را "ابرار" انتخاب کرد. در سال هایی که در کرمانشاه سکونت داشت جناب میرزا یعقوب متحده اولین بهائی کلیمی تبار بود که در تاریخ ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۹ هـ ق به رتبه شهادت فائز گردید. در یک شب گرم تابستان که جناب ابرار و





شرح عکس جمعی از احبای کرمانشاه در دوره میثاق

نشسته از راست به چپ: (فرد ایستاده) ۱- مرتضی افشانی، ۲- (نشسته) حاج خدابخش مؤید، ۳- موسی نیسان، ۴- دکتر حبیب مؤید، ۵- مراد حاج خدابخش مؤید، ۶- محمود مبین همدانی، ۷- عسگر بناپور، ۸- منوچهر ملکوتی. ایستاده (ردیف دوم) از راست به چپ: ۱- لاله زار، ۲- حاج یعقوب جانان پور، ۳- حیثم یهودا همدانی، ۴- یوسف متحده (شهید)، ۵- حاجی یوسف مئیر، ۶- مئیر ملا موسی (؟ خادم)، ۷- بنیامین عسکر، ۸- مراد عطار. ردیف سوم ایستاده: ۱- سیمان طوب شیمون، ۲- هارونی نیکوفال، ۳- حیثم اسحق ابرار (صاحب شرح حال)، ۴- بابا جان (خداداد گلشنی)، ۵- یعقوب بناپور، ۶- حاج رحیمی کریمی، ۷- حاج بابا خرازی فروش همدانی، ۸- یعقوب صیون گلشنی.

از زندان از خود می پرسیدند چه امری باعث شده که این شخص کلیمی الاصل که صاحب ثروت و مکنّت نیز هست چنین مصائبی را با قدرت و استقامت تحمل می کند و هر چه مأموران زندان به او تکلیف تبری می کنند با سرسختی تمام رد می کنند و آنان را مأیوس می سازد. توجّه به این استقامت موجب شد که جناب بنانی در مدّت کوتاهی بعد از تحقیق به امرالله مؤمن شد. بعداً بر اثر اقدامات جناب میرزا اسحق خان حقیقی که از احبّاء و صاحب

که هنوز کلیمی بود به واسطه شباهت با برادر خود که بهائی بود اشتهاً دستگیر و نزد جناب ابرار زندانی شد. جناب ابرار به جناب بنانی مهربانی بسیار کردند و از ایشان دلجویی به عمل آوردند و سگویی را که با رختخواب در زندان داشتند به جناب بنانی دادند و خود روی زمین مرطوب و پراز گل و لای می خوابیدند. استقامت کم نظیر جناب ابرار در رفتار و کردار فداکارانه ایشان در زندان باعث تحوّل روحی در جناب بنانی شد به طوری که پس از رهایی

منصبان عالیرتبه گمرک کرمانشاه بود، جناب ابرار از زندان رهایی یافت و به توصیه جناب حقیقی با خانواده خود به عزم طهران عازم همدان گردید. در همدان با صلاح‌دید محفل روحانی در آن شهر ساکن شد و با شخصی از احباء در محلی به نام درب حکیمخانه مغازه پارچه فروشی دائر کرد و به کسب و کار مشغول گردید.

پس از چندی شریک وی که ادعای ایمان هم می کرد جناب ابرار را به مغازه راه نداد و چون آن شخص به بهائی در محل معروف بود جناب ابرار به خاطر حفظ آبروی جامعه، مشاجره و منازعه با او را جایز ندانست. با سرمایه پنج تومان که برایش باقیمانده بود مغازه ای اجاره کرد و با این وجه قلیل به کسب شروع کرد. ابتدا قطعات کوچک و کهنه موتور اتومبیل ها را به قیمت ارزان می خرید و آنها را تمیز می کرد و در قفسه ها قرار می داد و می فروخت کم کم کسبش رونق گرفت و با جمع آوری سرمایه، فروشگاه معتبری از لوازم یدکی اتومبیل تأسیس کرد که سال ها دائر بود.

ایشان در یکی از شب های سرد زمستان در همدان دچار دل درد شدیدی می شود شب بعد مطلع می گردد که میس مارثا روت مبلغه مشهور امریکایی به همدان آمده (۱۹۲۸ م) در سالنی جنب مدرسه تأیید همدان در محفلی احبای همدان را ملاقات می نمایند. ایشان بدون توجه به دل درد شدید و سرمای جانکاه پیاده از منزل عازم محفل مزبور که راهی دور بوده می شوند، پس از خاتمه جلسه در همان سرمای شدید، پای پیاده عازم منزل می شوند و روز بعد صعود

می نمایند. صعود این فرد مؤمن و ستمدیده در سال ۱۳۰۷ شمسی در سن ۶۰ سالگی در همدان اتفاق افتاد علیه رضوان الله.

جناب حیثم اسحق ابرار در جوانی با دختری از کلیمیان کرمانشاه به نام گوهر خانم ازدواج کرد این بانوی نیک نهاد با اینکه رسماً در امر بهائی تسجیل نشده بود ولی در تربیت بهائی فرزندان خود سعی و کوشا بود. در شب هایی که در منزلشان جلسات تبلیغی دائر بود گاهی تا دو ساعت بعد از نیمه شب بیدار می ماند و با کمال محبت و خوشرویی از مبتدیان به شام پذیرایی می کرد. در ایام صیام برای همسر و فرزندان خود سحری تهیه می کرد و آنها را به موقع بیدار می کرد تا سحری بخورند و روزه بگیرند. رفتار و کردار این بانوی نیک سرشت در تربیت امری و سرنوشت روحانی فرزندان خود بسیار مؤثر بود. پس از صعود شوهرش، این خانم با فداکاری و کاردانی بی نظیرشش فرزند پسر خود را بزرگ کرد، تربیت نموده به مدرسه فرستاد تا همه به ثمر رسیدند و در ظل امرالله مستظل شدند.

این پسران عبارتند از جنابان: نصرت الله، عبدالله، رحمت الله، حشمت الله، طراز الله و عنایت الله. به خاطر ایمان پدر و رفتار و کردار مادر این شش فرزند افرادی مؤمن و خادم امرالله تربیت شدند و خانواده های بزرگ تأسیس نمودند. اولاد و احفادشان همه در ظل امرالله زندگی می کنند و در آلمان، فرانسه، کانادا و امریکا به خدمات متعدّد مفتخرند که این همه بی گمان نتیجه تحمل بلیات و مشقات و صبر و استقامت آن دو متصاعد الی الله می باشد. ■

یاد می از جناب محمد ناطق

حضرت عبدالبهاء جلّ جلاله می فرمایند: «طبیعت انسان از نظم بیشتر از نثر متأثر گردد. اشعار را تأثیری دیگر است و قصاید و غزل را جلوه دیگر»

پرویز دادرسان

برگرفت و جذبات شوقیه خویش را بدین مطلع به ساحت مقدّس حضرت عبدالبهاء تقدیم نمود:

دلا به عیش بیاسا که شام غم بسر آمد
جمال شاهد غیب از نقاب جلوه گر آمد
و این لوح از خامه مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ جلاله شرف صدور یافت:

«هو الله ای ناطق خالق، حمد خدا که حدیقه عرفان را نخل باسقی و افق تیان را نجمی بازغ. در سینای ظهور، ربّ ارنی گفتی و سطوع نور و شعله طور مشاهده نمودی و از وادی ایمن ندای تجلی طور شنیدی. پس زیان بگشا و قوت جنان^۱ بنما و در جنان^۲ عرفان ذوالعصف^۳ و الريحان گرد و مانند طیور قدس بر شاخسار شجره طوبی^۴ به ابداع الحان به اوصاف و نعوت حضرت رحمن پرداز و ذکر جمال قدم کن و نعت اسم اعظم نما. ستایش حضرت احدیت فرما که جهان را خلعت بخشید و امکان را آرایش لا مکان مبذول داشت و چون سدره منتهی را بستایی، ما نیز در سایه آنیم و مشمول الطاف بی پایان. و علیک البهاء الابهی^۵ ع»

جناب محمد ناطق که کمتر مقاله ای در معرفی آثار و اشعار و خدمات ارزنده اش نگارش یافته به سال ۳۷ بدیع برابر با سال ۱۲۵۹ در اردستان به دنیا آمد. در مکاتب معمول زمان به تلمذ پرداخت و اطلاعات فراوان کسب کرد. وی دارای طبعی روان و قریحه ای سیال بود. متدرجاً طریق پدر گرفت و در سلک و کسوت روحانیون درآمد و شعائر اسلامی را مجری می داشت. روزی که از انجام فریضة صلوة ظهر فراغت یافته بود، تنی از یاران راستان او را به محفلی که با حضور جنابان طراز الله سمندری و علی اکبر رفسنجانی زینت یافته بود دعوت نمودند. سخن از قیام قائم و ظهور کلی الهی به میان آمد و متدرجاً روز به انتها رسید. اقامه دلایل و براهین بر قلب روشنش تأثیر نهاد. حدیثی را به این مضمون به یاد آورد، هنگامی که ندای قائم را استماع نمودید، تحقیق را بر جمیع امور و نیز صلوة مقدّم شمردید. هنگامی که صبح صادق دمید ندای بشری^۱ بشری^۲ صبح الهدی^۳ سرداد و به اقامه صلوة بهائی قیام نمود. دیری نپایید که قلم

جناب ناطق سپس با شوق و شور فراوان به نشر نفحات پرداخت و مبلّغی کامل و سخنوری لایق گردید و به منظور خدمات بیشتر به کاشان که از قلم معجز شمیم حضرت عبدالبهاء جل ثنائه به کھکشان فلک تسمیه یافته، نقل مکان نمود و به مدیریت مدرسه وحدت بشر که در زمره مدارس بهائی در آن زمان بود، منصوب گردید. وی به مدت شانزده سال در آن سمت باقی ماند و سالیانی نیز در مدرسه تأیید همدان به تدریس اطفال و جوانان بهائی اشتغال داشت. جناب ناطق که در عشق خود نسبت به حضرت عبدالبهاء جل ذکرة و ثنائه بی قرار بود، بار دیگر مسمّطی به این مقدمه سرود و ارسال داشت:

بهر عالم دادخواهی نیست جز عبدالبهاء
 ملک جان را پادشاهی نیست جز عبدالبهاء
 بهر مایوسان پناهی نیست جز عبدالبهاء
 خلق را هادی راهی نیست جز عبدالبهاء
 انت کھفی ایّھا المحبوب یا عبدالبهاء
 انت ذخری^۴ ایّھا المحبوب یا عبدالبهاء
 و شعر را چنین به پایان برد:
 هست ناطق خوشه چین خرمن عبدالبهاء
 در دو عالم دست او و دامن عبدالبهاء
 آرزویش بزم همچون گلشن عبدالبهاء
 تا که بیند نور وجه روشن عبدالبهاء
 گرچه نور وجه او در هیچ جا مستور نیست
 نیست برنجی کز شعاع طلعتش پر نور نیست
 و به این لوح مبارک فائز و نائل آمد:

«هو الله ایها الناطق البلیغ، اشعار فی الحقیقه از جهت اوزان سهل الممتنع و فصاحت نهایت ستایش را سزاوار. ولی همان است که سال گذشته نوشته بودم، اگر محصور در ستایش

جمال مبارک باشد، صله چرب و شیرین دارد. ولی امسال باز بر منوال سابق آهنگ بلند پرواز بود. عبدالبهاء را نهایت ستایش عبودیت و خاکساری آستان مقدّس است. این است صهبای سرور من، این است آهنگ طیور من، این است مشکوة زجاجه نور من. اگر سرور قلب من خواهی این آهنگ را بلند کن. به جان عزیزت صله بسیار چرب و شیرین است، لذیذ و نمکین است، مانند نقل مشکین است و باقلوای قزوین است. دیگر خود میدانی...»

ناطق در شعری خطاب به زائری که به اعتاب مقدّسه و زیارت محبوب بی همتا واصل گشته چنین عشق و عرفان و سوز درون را ابراز می دارد:

قربان چشم تو که رخ یار من بدید
 قربان گوش تو که سخن های او شنید
 قربان آن سرت که فکندی به پای دوست
 قربان پای تو که به کوی وفا دوید
 قربان روی تو که در او دیده روی دوست
 قربان قامتت که به بزم لقا چمید
 قربان قامتت که نشسته حضور حق
 قربان خاطر که دل از ماسوی برید
 قربان آن دلت که شد آینه جمال
 قربان آن لب که به پابوس او رسید
 بودیم ما و تو همه در حسرت وصال
 مقصود تو برآمد و ناطق در این امید
 به سال ۱۳۰۵ شمسی دیده را به زیارت
 روی دلجوی حضرت ولیّ محبوب امرالله روشن
 و سمع را به استماع بیانات مبارکه ملتذّ و جان
 را از نفحات طیبه کوی جانان مشکبیز ساخت.
 پس از بازگشت از دیار محبوب دیری نپایید که
 روح پرفتوحش در سن پنجاه و شش سالگی از

دنباله مقاله: زنان در کارهای مهم جامعه نقشی ندارند از صفحه ۱۹

امرا را با تعداد برنامه‌هایی که صرف بهتر کردن نحوه مشورت یا بهبودی زندگی خانوادگی و ازدواج بهائی انجام گرفته، مقایسه نمود. اما خوشبختانه این تفاوت در حال تغییر است نقشه ۶ ساله و نقشه‌های سه ساله بیت عدل اعظم تأکید به مراتب بیشتری از گذشته بر هدف‌های کیفی دارند و ما اکنون بازتاب آن را در جامعه‌های بهائی مشاهده می‌نماییم.

خلاصه گفتار، با در نظر گرفتن عنوان این مقاله، یعنی جمله «زنان در کارهای مهم جامعه نقشی ندارند»، این است که اغلب مردم و بسیاری از مبارزان آزادی زن و از نظر من خیلی از بهائیان، گمان می‌کنند که برای پیشرفت زنان باید به آنان نیز مانند مردان جامعه نقش‌های عمده‌ای واگذار کرد، در حالیکه با تجزیه و تحلیل ارائه شده در اینجا نظر این است که برای بالا بردن مقام زن باید در پی آن بود که مفهوم «کارهای مهم» را در اجتماع تغییر داد. ■

یادداشت‌ها

۱- ترجمه به مضمون از:

Shoghi Effendi, *The World Order of Bahá'u'llah*, p.41.

۲- ترجمه به مضمون از:

Bahá'í Administration, Wilmette, Bahá'í Publishing Trust, 1968, p. 63.

* توضیح: باید در نظر داشت که نویسنده محترم این نتیجه‌گیری را با در نظر گرفتن اینکه جامعه کنونی بهائی هنوز تابع جریانات و ساختارهای اجتماعی جامعه مرد سالار اطراف آن است ارائه می‌دارند.

تنگنای جهانی به فردوس معانی شتافت. طوبی له و حسن مآب.

پس از صعود او توفیقی از یراعه مولای حنون خطاب به قرینه محترمه‌شان عزّ نزول یافت. اشعار بر جای مانده از جناب ناطق بالغ بر دو هزار بیت می‌باشد. ایشان در انواع شعر طبع آزمایی نموده‌اند. این نوشته را با قطعه‌ای با عنوان بحر طویل به پایان می‌بریم:

مژده ای فرقه عشاق که هنگام وصال است، نه ایام ملال است. ز اندوه بر آید و سوی عشق گراید که آن دلبر دلجوی دلارا که نهان بود ز انظار و خفی بود ز افکار و بسی در طلبش جامه دریدند و سحر آه کشیدند و از او نام و نشان هیچ ندیدند به صد مهر و وفا از کرم و لطف و صفا پرده بر انداخته از عارض و در دایره جمع شده شمع و به صد جلوه عیان است و به عاشق نگران است و هزاران ز محبان وفا دار سویش رخت کشیدند و دل از خویش بریدند و به مقصود رسیدند و کنون مرحله ماست که از جان بشتابیم و ره دوست بیابیم و گل وصل بچینیم و رخ یار ببینیم و در آن بزم نشینیم و به میخانه وحدت ز کفش جام بنوشیم و در آن روضه وصل ابدی راه بیوییم و به هم راز بگوییم و از آن نغمه جانبخش وز الحان روانبخش دمی تازه نماییم وز دل زنگ دوئیت بزداییم و در صلح بگشاییم که خود داده صلا شاه و گدا را. ■

یادداشت‌ها

۱- جنان: قلب. ۲- جنان: بهشت، بستان. ۳- ذوالعصف: دارای بوی خوش (رائحه گل). ۴- ذخر: معدن.

معرفی کتاب

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۵، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳ میلادی قطع رقعی، جلد مقوایی، ۲۴۲ صفحه . چنانکه در مقدمه کتاب آمده مجلدات قبلی منتخبات در سال‌های ۱۹۷۹، ۱۹۸۴، ۱۹۹۲ و ۲۰۰۰ توسط ناشران مختلف بهائی انتشار یافته و اینک مجلد پنجم که مانند مجلدات پیشین مشخص نیست که در آن انتخاب نصوص مبارکه بر اساس چه ضوابطی صورت گرفته در ۲۴۲ صفحه شامل یک فهرست راهنما در دسترس یاران فارسی زبان گذاشته شده است.

انتشار عین نصوص مبارکه و حتی منتخبات آنها یکی از اعظم خدماتی است که در این برهه از زمان می‌تواند انجام گیرد ولی اگر دسته بندی الواح مبارکه به اعتبار مضامین امکان پذیر بود بهره‌مندی خوانندگان را چند برابر می‌کرد آنچه در این مجموعه درخور تحسین است دقت ناشران در صحت چاپ است که البته برای نشر اینگونه آثار ارجمند ضرورت حیاتی دارد. ای کاش در آینده امکان آن به وجود می‌آمد که مخاطبان الواح و آثار مبارکه و شأن نزول و صدور آنها نیز در حد مقدور معلوم و مشخص شوند چون دست یافتن به شأن صدور و نزول بسیار صعب است. لا اقل از ذکر اسامی

مخاطبان و آثار الواح مبارکه دریغ نباید کرد که سر نخ‌ی برای تحقیقات آینده در مورد شأن صدور و نزول به دست داده شده باشد. از مزایای این مجموعه شمول آن بر تعداد قابل ملاحظه‌ای مناجات‌های حضرت عبدالبهاست (متجاوز از ۴۲ عدد) که گمان می‌رود فقرات بسیاری از آن نزد یاران معروف نیست.

الواح حضرت مولی الوری مشحون از اطلاعات دقیق و مهم تاریخی است که می‌تواند راهنمایی برای مورخان بهائی باشد چون اطلاعات فراوانی که حضرت عبدالبهاء در این مجلد راجع به برادر ناقض خود محمد علی و نیز بدیع الله مرحمت می‌فرمایند. مبین منصوص همچنین راز و رمز برخی از کلمات متشابهاً قبل را مکشوف فرموده‌اند که انشاء الله روزی همه این تبیینات در مجموعه جامعی گردآوری و نشر شود.

در این مجموعه نصوص مبارکه متعددی در مورد بلائی وارد بر حضرت عبدالبهاء، ضعف بدن، تب‌های شدید و عصبی، ناخوشی‌های مزمن، آرزوی فدا شدن در راه احباء، آرزوی عروج به عالم بالا، حرقت از فرقت حضرت بهاء الله ملاحظه می‌شود که همه حکایت از این می‌کند که خدمات عظیمه آن حضرت در تاریخ

امر الهی که در تواریخ ادیان مطلقاً شبیه و نظیر ندارد در چه شرائط دشواری تحقق پذیرفته است یک مزیت مهم دیگر این مجموعه احتواء بر نصوص بسیار در مورد عهد و میثاق الهی است که حق است در کلاس های معارف امری مورد مطالعه دقیق و عمیق جوانان و نوجوانان واقع گردد. نیاز به تأکید نیست که این مجموعه مانند همه مجموعه های قبل، الواح متعددی را در تشریح وظائف احباء شامل است که البته توجه و عمل به آنها باید دستور زندگی همه ما باشد. (از ع. صادقیان)

آموزه های نظم نوین جهانی بهائی، موهبت سبحانی، چاپ اول، قطع رقیعی، نیویورک، ۲۰۰۳، ۳۳۷ صفحه.

از چندین سال پیش آقای موهبت سبحانی سلسله انتشاراتی را به ابتکار خود آغاز نمودند که هدف آن ارائه احکام و تعالیم دیانت بهائی به زبان های گوناگون بود. این سری نشریات مفید تاکنون به انگلیسی، فرانسه، اسپانیولی، روسی و چند زبان دیگر در دسترس علاقمندان گذارده شده است. اینک شاهد انتشار بخش فارسی آن هستیم که با حجم بیشتر و جلد محکم منتشر شده و بمانند نشریات پیشین فقط گلچینی از آثار مبارکه است. بدین ترتیب خواننده علاقمند نه تنها از احکام و فرائض شخصی مثل نماز و روزه و منهیات و واجبات آگاهی می یابد بلکه تقریباً از کلیه مبانی روحانی و اداری امر و نیز مختصر تاریخ آن آگاهی حاصل می کند و با بخشی از بسیاری از الواح نازل از قلم اعلیٰ و یا حضرت عبدالبهاء

به زبان اصلی آشنا می گردد. حسن بزرگ این کتاب در احتوا بر ترجمه فارسی مناجات ها و الواح عربی است که به دنبال متن اصلی آمده و در این طریق تا بدانجا پیش رفته که نمازهای سه گانه را نیز در ترجمه فارسی به دست داده است. کاری سترگ که ظاهراً برای نخستین بار صورت می گیرد و می تواند آغازگر تلاش برای دادن ترجمه های فصیح و زیبای فارسی از الواح عربی گردد. ترجمه های فارسی این الواح روان و بدون سگته و دارای کلمات زیبا و دلنشین است. اگرچه نام مترجم ذکر نشده ولی این امر نمی تواند از ارزش بزرگ کار تاریخی او و زحمات و دقت فراوانی که نشان داده چیزی بکاهد.

ناشر کتاب در مقدمه از بسیاری از تشکیلات بهائی و افرادی که ایشان را در این راه یاری کرده و با دیدن ترجمه ها نظریات خود را برایش ارسال داشته اند سپاسگزاری نموده که دیدن آن همه نام خود نشانه دقت و وسواس ناشر در انتشار اثری صحیح و پر ارزش است. این کتاب بیش از آنچه برای مبتدیان مفید باشد برای بهائینی که با زبان عربی زیاد آشنایی ندارند مفیدست تا بتوانند به بخش دیگری از گنجینه فنناپذیر آثار مقدسه بهائی در ترجمه فارسی آشنا شوند. انتشار این اثر را باید به آقای موهبت سبحانی تبریک گفت. مجاهدات او در رساندن پیام الهی به ملیت های مختلف با پیروزی و موفقیت توأم باد. بهای کتاب در امریکا و کانادا ۸ دلار امریکایی و سایر نقاط ۸ یورو است. برای سفارش کتاب می توان در امریکا با تلفن: ۸۰۰۴۷۰۴۵۲۵ و در اروپا با

۴۹۶۱۹۲۲۲۹۲۱ تماس گرفت.

(از: ف. بهگرا)

گلستان جوانی، پطرس گلستانی، با قطع
بزرگ و جلد رنگی شمیزی مرغوب، یونان،
۲۰۰۳، ۴۸۰ صفحه، قیمت ۳۶ یورو

اگر از من بپرسند یکی از جالبترین کتاب‌های بهائی که در سال‌های اخیر خوانده‌ای کدامست بدون تردید این کتاب را نام خواهم برد. گلستان جوانی کتابی است شاد و پرمحتوا. نثر آن روشن و روان و گویاست و رنگارنگ بودن صفحات، همراه با تعدادی فراوان تابلوی نستعلیق از بیانات مبارکه و عکس و تصویر بر تنوع و زیبایی آن می‌افزاید. کتاب به صورت مقالاتی کوتاه، قریب به یکصد و پنجاه مطلب را در زمینه‌های گوناگون اجتماعی و اخلاقی، با شیوه‌ای تازه مورد بحث قرار می‌دهد و هر مقاله را با نقل بخشی از آثار مقدسه بهائی به نتیجه مطلوب می‌رساند. در جمع قریب پانصد مورد از بیانات الهی نقل گردیده. سوای آن جا به جا از ادبیات و اشعار زیبای فارسی و ضرب‌المثل‌ها و تمثیلات گوناگون استفاده شده است.

عناوین مقالات و روش نگارش آنها همانطور که گفته شد شیوه‌ای نو دارد و چالش‌انگیز است. موضوع مقاله و چند بخش اول آن از همان ابتدا حس کنجکاوی خواننده را بر می‌انگیزد و او را به سؤال و پاسخ و همین کنجکاوی و سؤال موجب می‌شود که خواننده تا پایان مقاله و رسیدن به نتیجه کتاب را از دست نگذارد. مثلاً در مقالاتی مثل اطفال

فراموش شده، مؤمن قاچاقی، تعالیم وارونه، فرار از تساوی، جنین ناخواسته، شکوه و زیبایی طلاق، و سلام بر مادر شوهر به ترتیب مطالبی در زمینه‌های خطرانی که در جامعه امروز متوجه کودکان است، مسأله ایمان و اینکه چگونه شخص می‌تواند خود را مؤمن حساب کند، این موضوع که تعالیم بهائی برای ماست و یا دیگران، موضوع تساوی حقوق بین زن و مرد، مسأله سقط جنین، رواج طلاق و بررسی جنبه‌های مختلف آن و سرانجام در مورد روابط عروس و مادر شوهر و کشمکش آنان گفتگو شده و در هر زمینه آثار الهی نقل گردیده است.

فهرست‌های متعدد کتاب موجب می‌شود که خواننده به آسانی به موضوع مورد نیاز دست یابد. باز برای سهولت کار بیانات و نصوص به چهار رنگ مختلف آورده شده است. این کتاب را می‌توان به راحتی در اختیار دوستان غیر بهائی نیز قرار داد تا به طور جامع از دیدگاه‌های امر در مسایل مختلف آگاه شوند و در بهبود زندگانی خود در این جهان پرکشاکش از آن یاری جویند. خواندن این کتاب همانقدر برای جوانان مهم است که برای بزرگسالان.

این مختصر را نمی‌توان بدون قدردانی از زحمات مؤلف آقای پطرس گلستانی و همسرشان خانم شهپر گلستانی به پایان آورد که هر دو از ذوق هنری هم برخوردارند و با یک همکاری زیبا کتابی نفیس و ماندنی تألیف نموده‌اند. برای سفارش کتاب با کارت اعتباری می‌توان با این نشانی ئی میل تماس گرفت:

golestan:@hol.gl

■ (از: ف. بهگرا)

نامه های خوانندگان

♦ پروفیسور سهیل بشرویی استاد کرسی "دیانت بهائی در خدمت صلح جهانی" در دانشگاه مریلند، موفق به دریافت نشان افتخاری تفاهم بین ادیان یعنی همان جایزه و نشان افتخاری گردید که قبلاً نصیب نام‌آورانی چون نلسون ماندلا، دالای لاما و معدودی دیگر شده بود. این مدال روز اول مارس ۲۰۰۴ توسط "جولیت هولیستر" از مؤسسه بین‌الادیان نیویورک که "معبد تفاهم" نام دارد، طی مراسمی به ایشان داده شد.

نشان مزبور در واقع تجلیلی است از خدمات شایسته و استثنائی نامبرده در مسئله تفاهم بین ادیان. بنا به اظهار مسئول مؤسسه مزبور: «ما به دنبال افرادی می‌گردیم که پیام الفت و اتحاد بین ادیان را به تعداد بیشتری از انسان‌ها رسانده باشند» و پروفیسور بشرویی توفیق آن را داشته است که موضوع تفاهم فرهنگی و مذهبی را به بهترین نحو با گروه‌های کثیری در میان بگذارد و به نتایج درخشانی دست یابد. نظرگاه نامبرده در این مسیر، تشابه عمومی و اصولی ادیان و وحدت ضروری جامعه انسانی است. طی ده سال گذشته پایگاه مشارالیه برای ترویج اصول یاد شده، کرسی دیانت بهائی در خدمت صلح جهانی در دانشگاه مریلند می‌باشد که توسط جامعه جهانی بهائی به

نامبرده تفویض گردیده است. وی تاکنون با برگزاری کنفرانس‌های متعدد، مباحثات صلح‌جویانه بین ادیان را همواره ترویج و تشویق نموده، در مجامع امریکا و اروپا در خصوص وحدت جهانی و حقوق انسانی سخن گفته است. نامبرده به علاوه به خاطر کیفیت عالی تدریس و تأثیر عمیق آن در فکر و روح دانشجویان و شاگردان اشتهار داشته و در سال ۱۹۹۹ به عنوان بهترین معلم سال شناخته شده است.

پروفیسور بشرویی ۷۴ سال قبل در ناصره به دنیا آمد. دوره ابتدائی را در مدرسه عربی و دوره متوسطه را در کالج سن جورج به پایان رساند. از دانشگاه ساوتامپ تَن موفق به اخذ دکترا در ادبیات انگلیس گردید و ابتدا در همان دانشگاه، سپس در دانشگاه‌های نیجریه و کانادا به تدریس پرداخت. با تولد در خانواده‌ای بهائی از کودکی با تعالیم این دیانت آشنا و مانوس گردید. در سال ۱۹۶۸ تصدی شغلی را در دانشگاه امریکایی بیروت عهده‌دار گشت. وی با مطالعه در آثار و اشعار خلیل‌گیران متوجه نگرش جهانی او گردید و کتاب‌های متعددی راجع به او و عقایدش طبع و نشر نمود. از جمله کتاب *خلیل‌گیران، انسان و شاعر* که در جایی از آن می‌گوید: «نوشته‌های او

از حد کلمات سحرآمیز قدم فراتر نهاده، لزوم آشتی میان مسیحیت و اسلام، روحانیت و ماده‌پرستی و بالاخره شرق و غرب را به وضوح خاطر نشان می‌سازد». یکی از آخرین پروژه‌های او کتابی است به نام *دانش اعراب* که مجموعه‌ایست از ضرب‌المثل‌های عربی و به طور قطع به تفاهم فرهنگی اعراب کمک شایسته‌ای خواهد نمود.

پیام بهائی از جناب فرهمند مقبلین که این خبر را ترجمه و ارسال داشته‌اند سپاسگزار است.

♦ از آقای افشان محبّی که اصلاحات تاپی مجله شماره ۲۹۰ را ارسال فرموده‌اند سپاسگزاریم.

♦ از ایران نامه‌ای داشتیم و همراه آن مطلبی در مورد نقش قائم مقام فراهانی در تجدّد بر اساس مصاحبه با آقای دکتر وحید بهمدی استاد زبان و ادبیات عربی و فارسی دانشگاه امریکایی بیروت. این مصاحبه از روزنامه همشهری ۲۱ اکتبر ۲۰۰۳ استخراج و ارسال شده و نقش قائم مقام فراهانی را به عنوان نخستین شخصیت در خاورمیانه در ترویج اندیشه برقراری روابط علمی میان ایران و جوامع غربی و ورود علوم و فنون جدید را به ایران بررسی می‌کند.

آقای بهمدی بزودی کتابی شامل ۱۰ رساله از قائم مقام فراهانی را به چاپ خواهد رساند. وحید بهمدی در سال ۱۳۳۷ خورشیدی (۱۹۵۸ میلادی) در اردن به دنیا آمد، سپس به همراه خانواده‌اش به لبنان مهاجرت کرد و اکنون در یکی از دانشگاه‌های این کشور به تحصیل و تدریس مشغول است.

♦ از آلمان بنیان‌گذاران نشریه الکترونیکی *مشکین قلم* تقاضا نموده‌اند که خبر زیر را درج کنیم.

نشریه الکترونیکی *مشکین قلم* ارگان انجمن خیریه نحل است، نشریه‌ایست صرفاً هنری، ادبی و اجتماعی که سعی دارد خوانندگان خود را با هنر و هنرمندان، ادبیات و مسائل تربیتی و اجتماعی آشنا سازد و تکیه‌اش در مرحله نخست بر هنر است. با آغاز نشریه الکترونیکی *مشکین قلم* ما بر آنیم که قدم در بیکرانه‌های دنیای زیبا و لطیف هنر گذاشته، با خواننده خود آن زیبایی‌ها را تجربه نماییم. در این راه دست یاری به سوی شما خوانندگان عزیزمان دراز نموده، خواهش می‌کنیم ما را با معرفی هنر خویش و مقالات اجتماعی و تربیتی مساعدت فرمایید. به امید دیدار با شما در:

www.meshkinqalam.com

♦ جناب مهندس بهروز جباری (کانادا) طی نامه مورخ ۰۴/۳/۱۵ مرقوم داشته‌اند که در شماره اخیر پیام بهائی در زیرنویس مقاله خانم منگل بیات آمده بود که مادر شیخ رئیس نوابه خانم فخر جهان عمّه ناصرالدین شاه بوده. باید متذکر بود که در خود متن مقاله اشاره به مادر گرجی ایشان شده و در کتاب *منتخب نفیس* که متجاوز از یکصد سال پیش در هندوستان طبع شده در شرح حال شیخ رئیس به قلم خودش چنین آمده است: «والده ماجده ام صبیّه سهراب‌خان است از نجبا و امرای گرجستان و از جمله اسرای زمان شاهنشاه سعید مرحوم آقا محمد خان». خوب است زیرنویس مورد اشاره تصحیح شود.

ت کنون با
مباحثات
ح و تشویق
خصوص
سخن گفته
بیت عالی
نرو روح
و در سال
رخته شده

ره به دنیا
سی و دوره
ن رساند.
دکتر در
در همان
بحریه و
تد در
یم بن
۱۹۶۰
بی بیروت
و شعار
و گردید و
بش طبع
نسان و
ته‌دی او



◆ آقای جمشید هاشمی زاده در مورد ایام محرمه بهائی (روزهای تعطیل کار) از بیت العدل اعظم سؤال کرده اند و در جواب ایشان، دارالانشاء معهد اعلیٰ چنین پاسخ داده اند (متن به انگلیسی و مورخ دهم آوریل ۲۰۰۲ است):

«... احبای شرقی و غربی باید سعی بلیغ مبذول دارند تا آنجا که ممکن است، اطاعت حکم ممنوعیت کار در ایام محرمه را بکنند. در مواردی که تجارت کاملاً در تحت کنترل فرد بهائی است آنها ملزم به بستن مؤسسه در این ۹ روزه ایام محرمه هستند، حتی کارکنان غیر بهائی آنها هم شامل این حکم اند. البته بعضی مؤسسات مثل هتل ها و بیمارستان ها که ادامه کار آنها ضروری است از این امر مستثنی می باشند...»

◆ آقای علاءالدین نوبخت ایولی از هوستون امریکا نامه مفصلی نوشته اند در اینکه ممکن است ازدواج جوانان با افراد غیر بهائی مانع فعالیت های امری ایشان شود. ایشان از اینکه در اعلان پشت جلد مجله در مورد آلبوم مشکین قلم کلمه سوغات با قاف (سوقات) نوشته شده،

مستولان را ملامت فرموده اند، که این مجله ممکن است به دست دوستان غیر بهائی بیافتد و از این اشتباه بهائیان تعجب کنند. سوغات و سوقات، ولو کلمه اخیر غلط متداول باشد، هر دو به کار رفته (فرهنگ معین) و به هر حال لغت ترکی است و می شود آن را مثل هر لغت خارجی غیر عربی (نظیر ایتالیا-ایتالیا) به صور مختلف نوشت. تمام کوشش ما آنست که مجله را بدون غلط به دست خوانندگان برسانیم و خوشحالیم که از این بابت از بسیاری از نشریات فارسی منتشر شده در ایران یا خارج موفق تر بوده ایم.

◆ از جناب دکتر ذبیح الله محتشمی کمال تشکر را داریم که همراه نامه مورخ ۲ نوامبر خود ۳ قطعه عکس تاریخی فرستاده اند (ر. ک به: ص ۶۲) از جمله عکس لجنة احصائیه طهران متعلق به سنه ۸۹ بدیع یعنی ۷۱ سال پیش. ردیف ایستاده بالا از دست راست به چپ:

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان

*

سال بیست و ششم، شماره پنجم
شماره پیاپی ۲۹۴
شهر الجمال - شهر العظمة ۱۶۲
اردیبهشت - خرداد ۱۳۸۳

*

نشانی هیات تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland

*

نشانی برای ارسال حق اشتراك، نامه‌های
مربوط به اشتراك و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

P. B. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراك سالیانه برای کشورهای اروپایی ۴۷ یورو،
و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است یا معادل آن
به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراك:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چك
بانکی به یورو به حساب يك بانک فرانسوی در وجه
پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چك دلاری
به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت اعتباری
Visa و Mastercard به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام خود
به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراكها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publié par l'Assemblée spirituelle

Nationale des Bahá'ís de France

آقایان محمودی زبرجدی، عادل خادم، مهدی
جلالی و استاد عبدالحسین محتشمی (خیاط
العلماء پدر بزرگ ایشان) هستند. ردیف ایستاده
وسط جنابان: عباس شاهقلی، غلامرضا
روحانی، نامدار، سیستانی، نیک خسروی،
یدالله ذبیح، اختر خاوری و نبیل اکبر.

ردیف نشسته: آقای موهبت، طاهره ثابت و
آقای مجیدی هستند. حضرت ولی امرالله به
تهیه احصائیه کمال اهمیت را می‌دادند و در
عصر آن حضرت بود که در نظام اداری بهائی
چنین خدمتی آغاز شد.

♦ آقای فریدون مظلوم از سویس مرقوم داشته‌اند:
در حاشیه مقاله انقلاب بابی‌کشی در یزد تابستان
۱۹۰۳ مایلم به اطلاع خوانندگان پیام بهائی
برسانم که این خبر دردناک در اکثر روزنامه‌های
جهن در آن سال درج شده است.

حبی علاقمند اگر به کتابخانه ملی و یا محلی
که روزنامه‌های آن زمان را نگهداری می‌کنند
مرجع کرده و ماه ژوئیه ۱۹۰۳ را ورق بزنند با
مکن زیاد این خبر را در آنجا خواهند یافت.
بنده چند سال پیش این جستجو را در سه
روزنامه سویس به زبان ایتالیایی انجام دادم در
هر سه روزنامه نشر شده به تاریخ ۳۰ ژوئیه
۱۹۰۳ این خبر آمده است. از جمله آنها
روزنامه Patria می‌باشد که عیناً چنین نوشته:
«طبق ضلوع تیمز در روزهای ۲۸ و ۲۹ ژوئن
کشتارهایی بی رحمانه در یزد و اطراف آن در
جنوب ایران به وقوع پیوسته دسته‌های مردم و
سربازها خانه‌های پیروان فرقه دینی بابی را
غارت کردند و برای دو روز تمام بابی‌ها که در
خیابان برخورد می‌کردند کشتند.» ■